فهرست مضامین مندرجهٔ کتاب مفید نامه که مشتمل بر پنج باب و یک خاتمه است

صفحه		صفحه	
۶	**باب ۱** در اسمای الهی که در تحریر عبارت و مضامین مختلفه بکار آید		
ایضاً	**باب ۲** مشتمل بر اقسام لغات مختلفه مع الفاظ و معانی متجانسه هر لغت در آن سی و چهار فصل است		
۶	فصل ۱ در اسامی کونین	۶	فصل ۲ در تشریح اسامی متعلقات عالم
۷	فصل ۳ در اسامی اشیائیکه بعمارت تعلق دارد	۸	فصل ۴ در اسمای جهات یعنی اطراف
۸	فصل ۵ در اسامی اوقات	″	فصل ۶ در اسمای ایام هفتگانه
۹	فصل ۷ در اسمای شهور قمری آنرا عربی هم گویند	۹	فصل ۸ در اسمای شهور شمسی که از زبان فارسی تعلق دارد
″	فصل ۹ در اسمای سنین و مدت و متعلقات آنها	″	فصل ۱۰ در اسمای موسمهای مختلفه
″	فصل ۱۱ در اسمای اقسام خلقت عالم	″	فصل ۱۲ در اسمای خلقت سماوی
۱۰	فصل ۱۳ در اسامی دوازده بروج	۱۰	فصل ۱۴ در اسامی خلقت هوائی و طیور
۱۱	فصل ۱۵ در اسمای جانوران آبی	۱۱	فصل ۱۶ در اسمای اجزا و اعضای انسان و حیوان
۱۲	فصل ۱۷ در اسمای چیزهائیکه از اجسام اهل عالم تعلق دارد	۱۳	فصل ۱۸ در اختلاف حالات و حرکات و مقدرات کائنات
۱۵	فصل ۱۹ در شمار فارسی و عربی و هندی و رقم وغیره	۱۶	فصل ۲۰ در اسمای قومها و اهل حرفه
۱۶	فصل ۲۱ در اسمای اقربا	۱۷	فصل ۲۲ در اسمای شادیها
″	فصل ۲۳ در اسمای اشیای آرائش بدنی از زیور وغیره	۱۸	فصل ۲۴ در اسامی غلات وغیره
۱۸	فصل ۲۵ در اسمای طعام وغیره اشیای خوردنی	۱۹	فصل ۲۶ در اسامی آلات تحریر وغیره
۱۹	فصل ۲۷ در اسمای اشیائیکه بخانه داری بکار آیند	″	فصل ۲۸ در اسامی ظروف آبی وغیره
″	فصل ۲۹ در لغات بعضی روزمره که مقرر است	۲۰	فصل ۳۰ در اسمای آلات و لوازمات سلاح و نگاره وغیره
۲۰	فصل ۳۱ در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار وغیره	۲۱	فصل ۳۲ در اسمای بعضی اشیای ضروریات
۲۱	فصل ۳۳ در اسمای خلقت آتشی	″	فصل ۳۴ در اسمای خلقت آبی آلات او

صفحه		صفحه	
۲۱	باب ۳ در بیان قوانین علم صرف و بیان مصادر و صرف و در ترکیب اشتقاق صیغها از مصادر و گردان آن و فرق آن متضمن بر هشتاد و پنج مصدر		
۲۲	باب الالف مشتمل بر چهل مصدر	۲۲	باب الباء الموحده مشتمل بر بست مصدر
〃	باب الباء الفارسی مشتمل بر بست و دو مصدر	〃	باب التاء الفوقانیه مشتمل بر ده مصدر
۲۳	باب الجیم العربی مشتمل بر شش مصدر	۲۳	باب الجیم الفارسی مشتمل بر هفت مصدر
〃	باب الخاء المعجمه مشتمل بر بست و یک مصدر	〃	باب الدال المهمله مشتمل بر دوازده مصدر
〃	باب الراء المهمله مشتمل بر هفده مصدر	〃	باب الزاء المعجمه مشتمل بر هفت مصدر
〃	باب السین المهمله مشتمل بر چهارده مصدر	〃	باب الشین المعجمه مشتمل بر هجده مصدر
〃	باب الطاء الغیر المنقوطه مشتمل بر سه مصدر	〃	باب الغین المعجمه مشتمل بر چهار مصدر
۲۴	باب الفاء مشتمل بر نه مصدر	۲۴	باب القاف العربی مشتمل بر شانزده مصدر
〃	باب الکاف الفارسی مشتمل بر بست و دو مصدر	〃	باب اللام مشتمل بر پنج مصدر
〃	باب المیم مشتمل بر پنج مصدر	〃	باب النون مشتمل بر هجده مصدر
〃	باب الواو مشتمل بر چهار مصدر	〃	باب الهاء مشتمل بر سه مصدر
〃	باب الیاء التحتانیه مشتمل بر دو مصدر	〃	صرف کبیر یک مصدر لازمی
۲۷	باب ۴ در آداب القاب خرد و بزرگ مساوی تمام اقسام از زن و مرد و بهر کس نگارش رود		
۳۴	باب ۵ در اقسام رقعات و عرائض و پروانجات و رسید اشیاء و تمامی معاملات هرگونه مشتمل بر پنج فصل		
〃	فصل ۱ در شکایت عدم ارسال خطوط و جواب آنها	۳۷	فصل ۲ در تحریر پروانجات و شقچات و عرضداشت و غیره
۵۳	فصل ۳ در طریق تحریر مبارکباد و تهنیت	۵۶	فصل ۴ در مفاوضات تعزیت هر قسم
۵۷	فصل ۵ در رقعات شوقیه و طلب اشیای مختلفه و رسید اجناس و دیگر مطالب متفرقه		
۶۱	خاتمه کتاب بر دستور العمل دیوانی که منشیان و متصدیان را در آموختن آنها لازم مشتمل بر پانزده آئین		

تمت

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله و اهل بیته الطیبین الطاهرین میگوید
بندهٔ شاه محمد زاهدی ولد مسیح الزمان هانسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و آله الصلوة و السلام
که اگرچه کثرت تصانیف استادان هنرپرور و بزرگان نیکوسیر کارسجای بسانیده که تصانیف
قوانین با مردم خوشه چین احتیاجی نمانده فاما ترتیبی که بخاطر فاتر این عاصی پرعاصی آورده برای
فائدهٔ عوام بارقام آورده بمفید نامه موسوم ساخت تا مبتدیان بزبان فارسی مهارت
حاصل نمایند و از روزمره ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر یاد سازند بعون الله
المستعان و بر این نسخه افادت نصاب مرتب است بپنج باب باب اول در
اسمای الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آید و فیض هر یکی ازین اسما باب رحمت بروی
عالم میکشاید باب دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات و اشیای عالم
باب سوم در حرکات و سکنات و کارهای عالمیان و اوزان و گردان آنها که آنرا افعال گویند
بطریق آمدنامه باب چهارم در آداب و القاب برعایت مراتب اعلی و ادنی و اوسط باب
پنجم در رقعات و پروانجات و دیگر تمامی کواغذات ضروری هر قسم و قاعده این نسخه
متبرکه بنظر حقیر چنان نیکو می نماید که چون مبتدی برابر خواندن و آن یک نحو قوتی و قدرتی حاصل آید

CHECKED 1996-97

اولاً این را بیادش دهند بعده انشای مسیحی و انشای محمدی که از تالیف والد مرحوم است
و مضامین سلیس موجب رسم انبای روزگار دارد اما پس انشای دلکشا الای
این خوشه چین که فی الجمله مضامین دلنشین و هم قریب الفهم در انست تعلیم نمایند که آینه
این ترتیب فائده عجیب خواهد بخشید و شده شده برخواندن انشای معتبره استادان
مثل تصانیف ملا ظهوری و طغرا و ابوالفضل و مانند آن قادر خواهد گردانید بعون
الله تعالی که قادر و توانا است و قدرت همه در ظل قدرت اوست گویا که آن کاخهای
دولت را حرفی چند زر دبانی است سند و دل پسند و درینصورت اگر این معنی در سر قیم و
تعلیم این اوراق بدیده بزرگان پسندیده نماید گنجایش دارد والا انچه دانا داند عین
مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود این عقیدت گزین اول مرتبه باجتماع این نسخه
بنظر سرسری پرداخته بود چون در دیده انبای روزگار این نسخه مفید و بکار آینده
ملحوظ شد خصوصاً زیاده تر از همه مشفقی و مخلصی مظهر خوبیهای خفی و جلی همیان ظهور علیصاحب
سلمه الله تعالی موکد درستی این کتاب شدند لهذا با وجود عدم فرصتی مهما امکن
هرچه ممکن و مهیا شد غنیمت انگاشته نظر ثانی نموده مرتب ساخت سهو و خطا را از
بزرگان امید وار عفو و عطاست معنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی ابنای زمان و موجب
تفهیم و فائده مبتدیان تعلیم و ترقیم نموده اگر تعریف جوهر لغت و معانی لغوی تعلیم آید
برای آن صبیان دشوار نماید آن را مقام دیگر است که بطور فرهنگ
نوشته میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیان است نه برای منتهیان
که باب لغت بسیار وسیع و دراز است چنانچه برهان و صراح و کشف اللغات
و قاموس و رشیدی و جهانگیری و دیگر کتابهای بسیار کلان و فرهنگهای بیشمار
از دور و مالامال اند باز بانتهایش نرسیده و تحصیل آن وقتی میشاید که قدرت آن
در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای آن قلم بند نموده که انبای روزگار این رساله
را در وقت غنیمت دانند تا از کار نرود و اهل روزگار کتب اسلاف را مثل گلستان
و بوستان از غایت طبع آزمائیهای خودنحوی خراب کرده اند تا باین نسخه چه رسد

AZAD LIBRARY ALIGARH

باب اول در اسمای الهی جلت نعماؤه اول آخر ظاهر باطن خالق رازق

قادر منعم ستار غفار منتقم کریم عظیم حاضر ناظر ناصر حافظ خبیر بصیر قدیر دافع البلیات

علام الغیوب مدرک حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جهان آفرین جان بخش حی قیوم

مرید آفریننده غفور عفو عطوف رؤف لطیف ایزد یزدان سبحان الله اله ودود

داور عادل رحمان جبار رحیم قهار کبریا بیچون و بیچرا سمیع واسع داور بیهمال و اجلال

حکم

مسبب الاسباب مجیب الدعوات واهب العطیات قاضی الحاجات رافع الدرجات

کافی المهمات علیم علام عالم شافی رب پروردگار الهی فتاح باب دوم در اسمای عالم

و مواضع و اوقات و اشیای عالم مشتمل بر سی و چهار فصل فصل اول در اسمای

عالم جهان گیهان آفاق عالم کائنات تکوین مکونات موجودات مخلوقات دارین

کونین نشاتین دنیا گیتی سپنجی سرای دار الفنا دار الانتقال دار القلب دار فانی دار ناپایدار

مزرع آخرت عقبی دار البقا عاقبت آخرت اخری خلق خلائق خلقت انام ورا بریه برایا

غیب شهادت فصل دوم در شرح اقالیم و مواضعات و قلعجات و حجرات اقلیم دیار کشور ملک

صوبه سرکار چکله بلده شهر پرگنه قصبه پته موضع قریه ده محله سواد نواح صلع

چراگاه جولانگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور جناب بازار کارگاه دبستان

دبستان مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه جوسق حصار حصن باره قلعه معمور

آباد آبادان آبادی راغ ویران ویرانه خرابه صحرا دشت بیدا هامون بیشه بادیه بیابان

وادی پیغوله بریته رسته **فصل سوم** در اسمای قصر و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد و مکان

محل جای بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی ذروه کوشک شبستان بیت شبیانه

کاشانه تاشانه آشیان سرای عمارت تعمیر مسکن لانه بام طارم سقف کنگره محراب

دیوار ستون ارکان دروازه در سر در حاجب غرفه دریچه تابدان سوراخ روزنه پنجره

سراپرده سرادقات سراداق حجاب حجاب نقاب حجاب آستان

آستانه عتبه سده نردبان سلم میزاب آبریز نقب بازار بسیط فراخ ارجاک پرچاک

اردوخت صحن ساحت میدان درون اندرون بیرون بدر کنج زاویه گوشه

کوی کوچه برزن طریق سبیل جاده طرق منهج شارع سکه راه مسالک مسالک

مذہب مذاہب رنگ مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر بلند

باسق بالا پست زیر فرو نشیب پائین فرود فراز عوک مغاک غار کریوہ منار گنبد

فصل چہارم اسمای جہات جہت سمت سوی طرف جانب جوانب

شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال راست سہی کج کژ مقابل روبرو راست

یمین میمنہ چپ یسار برابر پیش پس عقب قلب قبل سابق نخستین نخست بعد جہت

فوق تحت پائین پیش خلف قدام فصل پنجم در اسمای اوقات عہد وقت حین

ہنگام اوان زمانہ دور دوران دہر روزگار عصر یوم ایام لمحہ لحظہ ساعت طرفۃ العین

آن پاس روز نہار شب لیل لیلۃ القدر لیلۃ البدر شبگیر صبح پگاہ سحر علی الصباح

بامداد بامداد اوان شام مسا امروز دیروز پریروز فردا پس فردا شب امشب

دیشب دوش پریشب تاریخ سلخ غرہ فصل ششم در اسمای روزہا شنبہ یکشنبہ

دوشنبہ سہ شنبہ چہارشنبہ پنجشنبہ جمعہ آدینہ ہفتہ عشرہ ایامہای عربی

یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثاء یوم الاربعاء یوم الخمیس یوم الجمعۃ

فصل هفتم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر

جمادی الاولی جمادی الاخری رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال المکرم

ذیقعده ذیحجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد

تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ فصل نهم در اسمای سنین و مدد

و عرصه سال امسال دیسال سال آینده مدت مدام دوام دائم دائما علی الدوام

همیشه پیوسته مخلد مستدام همواره جاوید عرصه حال حالا بالفعل اکنون ایدون هنوز هنوز

نو حادث ابداع اختراع حادث ازل ابد روز شمار حشر محشر روز جزا قیامت باز گذشته آینده

فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان سرما زمستان برسات برشکال بهار مهرگان

فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم که آن بر چند وجه است سمائی هوائی ارضی آتشی آبی و ظاهر مخلوقات ارضی

بر سه گونه جمادات و نباتات و حیوانات و اینهمه خالی از چهار عنصر نیست هر مخلوق باعتبار غالبیت عنصری

بآن نام نامند این اقسام هم بقلم می آید که بفهم مبتدی در فصول آن بیادش آید فصل دوازدهم

در اسمای خلقت سمائی فلک گردون سپهر زمان آسمان سما چرخ عرش رفرف

لامکان سدرة المنتهی کرسی بهشت جنت فردوس عدن رم نعیم دار القرار روضه رضوان

دار السلام اعراف اسمای دوزخ جهنم جحیم هاویه سقر نار دوزخ دار البوار اسفل السافلین جهنم

زهیر اسمای فرشتگان مع اوصاف که با او شان تعلق دارد فرشته ملک

ملائک روحانی قدوس سبوحی کروبی جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل اسمای انهار جنت

کوثر سلسبیل تسنیم ماء معین اسمای مقامات ناسوت ملکوت جبروت لاهوت

باهوت اسمای انجم آفتاب خورشید خور مهر شمس ماه مهتاب قمر بدر هلال انجم

اختر کوکب عطارد دبیر ناهید زهره مریخ بهرام مشتری برجیس زحل کیوان قطب

سهیل پروین بنات النعش کهکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدهم در اسمای

بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت فصل چهاردهم

در اسمای خلقت هوائی هوا باد نسیم صبا صرصر سموم گرد باد مرغ طائر پرنده همای هدهد عنقا

موسیقار کبک تذرو مرغابی دراج طاوس مرغ خروس کلنگ کیان گنجشک جغد

کبوتر حمام بط بنبرک عندلیب هزار هزار داستان طوطی

صلصل قاز فاختہ خفاش شبپر شبپرک سیمرغ باز شہباز جرہ شاہین قمری شکرہ بحری

بوتیمار زاغ کلاغ غراب زغن غلیواز خاد بوم چغد ملخ مگس فراب پشہ مور مورچہ لال مینا

شارک کرم شب تاب کیک فصل پانزدہم در اسمای جانوران آبی ماہی تمساح حوت غوک

ضفدع سرطان کشف باضہ سنگ پشت ننگ مگر زلو زلو چہ فصل شانزدہم در اعضای و اجزای

انسان و حیوان وجود جسم تن بدن کالبد قالب اندام قد قامت بالا جان روح ارواح لحم

گوشت شحم پیہ چرم پوست دم خون رگ شہرگ شریان ماساریقا باسلیق عظام استخوان

غضروف عصب عضلہ پی لیف شعر موی کاکل جعد کلالہ زلف جمجمہ قحف کاچک سر

فرق سر تارک یافوخ کام نخاع مغز مخ لحیہ اعلی لحیہ اسفل فک دندان سن اسنان ضرس

ناب لثہ اشک بلازہ لہات روی خد عذار رخسارہ عارض رخ چہرہ کلہ ناصیہ پیشانی

جبین جبہہ صدغ شقیقہ ابرو مژگان مژہ دیدہ چشم عین عینین مردم مردمک سواد

چشم بیاض چشم ملتحمہ قرنیہ عنبیہ عنکبوتیہ شبیہ شبکیہ بیضیہ جلیدیہ زجاجیہ انف بینی

پرہ بینی دیوار بینی منخرین اذن گوش زرمہ گوش بناگوش ظاہر گوش

حلقہ گوش صماخ جماخ بسیلی گلونای حلق حلقوم کاکرنگ مری عنق سبلت بروت

سوراخ گوش ۱۲ حلق ۱۲ سوراخ حلق ۱۲ گردن ۱۲ مونچھ ۱۲

سحیہ ریش محاسن فقار شفت لب دہان دہن زبان لسان زنخ زنخدان جغبغب

داڑھی ۱۲ لب ۱۲ مونہہ ۱۲ جبیجہ ۱۲ ٹھوڑی ۱۲ ٹھوڑی کا ۱۲

کتف دوش قلۃ الکتف ساعد زند اعلی زند اسفل ید دست کف دست ابط بغل بر آغوش

بازو ۱۲ مونڈھا ۱۲ بغل ۱۲ پہنچا ۱۲ ہتھیلی ۱۲ بغل ۱۲

کنار پشت انامل اصبع زانگشت سبابہ وسطی خنصر بنصر ظفر ناخن ترقوہ

پیٹھ ۱۲ اونگلی ۱۲ انگوٹھا ۱۲ اونگلی شہادت ۱۲ اونگلی درمیان ۱۲ اونگلی خرد ۱۲ اونگلی منقل ۱۲ ناخن ۱۲

ترقوتین سینہ صدر پستان ثدی قص ظہر قفر ضلع جنب پہلو شکم ناف کمر میانہ میان

چھاتی ۲ چوچی ۲ سینہ ۱۲ پیٹھ ۱۲ استخوان پہلو ۱۲ پیٹ ۱۲ توندی ۱۲ کمر ۱۲

شش ریہ قلب دل ضمیر مرارہ تلخہ کبد جگر طحال سپرز معدہ قم معدہ امعا روده حمل

پھیپھڑا ۱۲ دل ۲ پتا ۱۲ جگر ۱۲ تلی ۱۲ کلام ۱۲ جای مادن مونہہ معدہ کا ۱۲ آنتیں ۱۲ سوراخ روده ۱۲

اورده شکنبہ کلیہ گردہ غشا مثانہ عانہ عصعص ساق سرین کفلگاہ ران فخذ زانو

کلیجہ ۱۲ اوجھ ۱۲ گردہ ۱۲ جھلی ۱۲ پھکنا ۱۲ پیڑو ۱۲ ٹڈی ۱۲ پنڈلی ۱۲ چوتڑ ۱۲ ران ۱۲ گھٹنا

کعب شتالنگ قدم پاشنہ پای کفای پشت پا فصل مقدم در اسمای بعضے چیزہا

شتالنگ ۱۲ پانو ۱۲ ایڑی ۱۲ تلوا ۱۲ پشت پا ۱۲

کہ از اجسام اہل عالم تعلق دارد بسمع سماعت سامعہ بصیر بصارت باصرہ ذوق

شنوندہ ۱۲ شنیدن ۱۲ قوت شنوندہ ۱۲ بینندہ ۱۲ بینائی ۱۲ قوت بینش ۱۲ چشیدن ۱۲

ذائقہ لمس لامسہ شامہ خطر فکر ذکر خیال وہم قیاس مخاط نفث ریق نزاق آواز

چھونا ۱۲ معلوم کردن چیزے ۱۲ اندیشہ ۱۲ یاد کردن ۱۲ قوت شمیدن ۱۲ آب بینی ۱۲ آب دہن ۱۲ آواز ۱۲

ندا بانگ صوت اصوات صدا لحن الحان فصاحت بلاغت وقاحت حواس

جمع صوت ۱۲ جمع لحن ۱۲ گویائی ۱۲ رسائی ۱۲ بیحیائی و بے ادبی ۱۲

ہوش ادراک خرد عقل دانش بینش نظر نگاہ تبسم خندہ

دریافت ۱۲ عقل ۱۲ نظر ۱۲ مسکرانا ۱۲ ہنسنا ۱۲

قبقبه غمزه ایما مژه ناز نیرنگ کرشمه عشوه انداز طراز اثر عطسه آروغ جشه غازه شاوب

بخیازه تمطی کهنک فواق قشعریره خاره غثیان ثلمه خال ثولول آرنج دنبل دندان و تجاله

آبله اسمای بعض اشیائیکه از اجسام انسان حیوان می برآید غائط براز کثیر گنول حدث

ضراط گوز پشک زبل سرگین میل چرک فصل پیچ هم در بعضی حالات اهل موجودات

و مقدمات کائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت راحت

طرب سرور مسرت افتراح انشراح ارتیاح خرسندی انتعاش تفسیح

تنشیط شادمانی بهجت بشارت مژده نوید مبارکی فرخی فرخندگی میمنت جمعیت

فراغت حشمت شوکت سطوت شکوه قدر منزلت ابهت عزت رفعت

مکنت اقبال اجلال مکرمت عزت شرف طمانینت ملاحت صباحت

وجاهت اطلاع هدایت اهتدا ارادت اراده عزم قصد اجازت حکم

فرمان اسرار استهدا خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب کاذب افترا

بهتان فسق فجور فیض کرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت عدالت

شجاعت تهور جلادت تجلد قناعت تصبر طاعت غفلت غفلت هوا هوس حرص حسد کینه عداوت

عناد حقد غبطه تعرض الطاف اشفاق عنایت شفقت مهربانی نوازش تفقد دوستی محبت

مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مهر اخلاق اخلاص اعتقاد اعتماد خشم غضب خوف

هراس ترس بیم عبرت باک یقین اعتبار گمان ملال آزردگی کلفت اندوه غم غمگین

تکبر خودبینی خودپرستی سرکشی استکبار سرتابی رعونت سرپیچی حمق ابلهی عجز احتیاج حاجت

سماجت قول عهد پیمان قرار اقرار انکار عذر عذار پیام سلام سوال جواب دشنام تحسین

آفرین حمد ثنا ستایش مدح نعت منقبت پند اندرز نصیحت وعظ نصایح اغوا افسون جادو

سحر مکر کید تزویر تدبیر علاج صواب دید آسان سهل دشوار مشکل محال عجلت تعجیل توقف اهمال

تغافل تعافل دیر تاخیر درنگ شکایت دشنام تاکید تشدید قدغن فایده سود نفع منافع زیاده خسارت

صرف حاصل محصول خراج آمدنی دخل جزیه انعام غنیمت خزینه دروزه ذخیره گنج انبار خرمن بسیار

بضاعت سامان کرایه گرو رهن نقد نسیه قرض سود قرض حسنه مصادره تاوان جریمه نرخ

قیمت تخمینه نمونه فراوانی ارزانی گران سنگ ارزان سستی سنوان فرق

تفاوت فاصله دور نزدیک عنقریب کروه میل فرسنگ افشا حکایت جنگ جدل

حرب محاربت دار گیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقاتله نبرد عربده خرشه هزیمت

شکست فرار صلح انفصال آزرم آشتی فصل نوزدهم در تعداد شمار یک دو سه چهار پنج

شش هفت هشت نه ده یازده دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هیجده

نوزده بیست بیست و یک بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت

بیست و هشت بیست و نه سی یک سی دو سی سه سی چهار سی پنج سی و شش سی و هفت

سی و هشت سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت

چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه پنجاه و چهار پنجاه و پنج پنجاه و شش

پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک شصت و دو شصت و سه شصت و چهار

شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت شصت و هشت شصت و نه

هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج

هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد هشتاد و یک

هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت

هشتاد و نه نود نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت

نود و هشت نود و نه صد هزار لکهه لکهان اعداد عربی واحد اثنان ثلث اربع

خمس ستة سبعة ثمانی تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین مائة

الف چند چندین چندان بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام جمله همه کم اندک

ازدحام گروه هجوم طائفه جماعه فوج لشکر جنود عسکر عساکر ضعیف ناتوان پیر شیخ برنا جوان

شاه عصر کلان همسر برابر اولی شهنشاه شهنشه پادشاه شاه سلطان ملک شه خاقان

تاجدار جهاندار سالار شهریار تاجور کشورستان وزیر نائب نقیب امیر الامرا بخشی الممالک

صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال عسس خواجه مولی مولی بنده غلام کنیز کنیزک خاتون

دانا بینا کور اعمی نابینا اصم ابکم گنگ لنگ شل کل دستگیر محبوس تشنه گرسنه

در اسمای قومها و اهل حرفه کاروان بازارگان سید شیخ مغل مرزا افغان زناردار

بادفروش بقال میوه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب

دیوان منشی بخشی قانونگوی باغبان کدیور سفید باف نوربافت صراف بساج نداف

مالک دفتر ۱۲ نویسندہ ۱۲ معتمد کنندہ تنخواہ ۱۲ مالی ۲ جولاہہ ۱۲ ۲ روپیہ ۱۲ شناسندہ ۱۲ جولاہہ ۱۲ دھنیا ۱۲

حجام عطار رنگریز زرگر درودگر نجار معمار خراطی حجام آہنگر کارزر فصاد خیاط تیرگر کمان گر

فروشندہ عطر ۱۲ سونار ۱۲ بڑھئی ۱۲ راج ۱۲ کرادے ۱۲ نائی ۱۲ لوہار ۱۲ دھوبی ۱۲ فصد کنندہ ۱۲ درزی ۱۲ سازندہ تیر ۱۲ سازندہ کمان ۱۲

صیقل گر چونہ گر کلال خشت پزی فروش چوڑی فروش شیشہ گر ماہی گیر ملاح بزاز رنگریز

رنگریز ۱۲ پارچہ فروش ۱۲ ملاح ۱۲ مچھلی والا ۱۲ سازندہ شیشہ ۱۲ منیار ۱۲ کلوار ۱۲ اینٹ پز ۱۲ کمہار ۱۲ چونہ پز ۱۲

دوزنگین افزا چرم دوز شتربان ساربان قصاب تنبولی سنگتراش حکاک سکاک

دوزندہ ۱۲ بھٹر بھونجا ۱۲ چمار ۲ اونٹ والا ۱۲ ۲ پان فروش ۱۲ متالی ۱۲ پتھر تراش ۱۲ ۳

مطرب مغنی طباخ نان پز لوکش مداد ساز کاغذی فصل بست و یکم در اسمای اقربا قریب

ڈوم ۱۲ نان پز ۱۲ ۲ جونک والا ۱۲ سیاہی گیر ۱۲ کاغذ سازندہ ۱۲

ارد و دمان خاندان خانمان خسر خوشدامن خشوی خسر پورہ خویش مادر والدہ پدر

کنبہ ۲ ۳ ۴ ساس ۱۲ سالا ۱۲ داماد ۱۲ مان ۱۲ ۲ باپ ۱۲

قبلہ گاہ اب ابو الاخ اخی اخوان برادر برادر زادہ دختر صبیہ بنت پسر فرزند خلف

۳ ۲ ۳ پدر برادر ۱۲ بھائی ۱۲ برادر من ۱۲ جمع اخ ۱۲ بھتیجا ۱۲ لڑکے ۱۲ بیٹی ۱۲ بیٹا ۱۲ ۲ ۳

ابن متبنی ہمشیرزادہ خواہر نبیرہ نبیسہ جد جدہ جد فاسد جدہ فاسدہ سوشے شوہر صاحب خانہ

خاوند ۱۲ نانی ۱۲ نانا ۱۲ دادی ۱۲ دادا ۱۲ نواسا ۱۲ پوتا ۱۲ بہن ۱۲ بھانجی ۱۲ سالے پالک ۱۲ ۲

اہلخانہ کیلن ستہ ایور ایورزن ضرہ ابناء عم زوجہ خازنہ ہمزلف ہمسلک نیرنہ برادر نسبتی

شوہر ہمشیر ۲ چنانکہ متعارف است ۱۲ سالی ۱۲ دیور ۱۲ بھابھی ۱۲ نوشتہ ۱۲ فرزند ۱۲ دربان ۱۲ جورو دونیز ۱۲ بہو ۱۲ اہلیہ گوبند ۱۲

ام رضاعی تعاعم عمہ خال خالہ فصل بست و دوم در اسمای شادی شادی تولد

پیدا شدن ۱۲ فرزند ۱۲ ماموں ۱۲ چاچی ۱۲ ماموں ۱۲ خواہر مادر ۱۲ مادر شیر دہندہ ۱۲

فرزند شادی طوی شادی بسم اللہ شادی مکتب شادی نسبت شادی کار خیر شادی

شادی پسر ۱۲ شادی دختر ۱۲

کتخدائی فصل بست و سوم در اسمای اشیای آرایش بدنی از زیور وغیرہ سرمہ توتیا دودہ غازہ گلگون حنا زیور

کاجل ۱۲ حنا سرخ ۱۲ دیبا گلگونہ رنگ سرخ ۱۲ گہنا ۱۲

حلیه حلقه بینی گوشواره مرسله پاره بازوبند انگشتری خاتم فص خلخال هیکل زنگوله جانوره اسمای

پوشاک وغیره کسوت پوشش لباس شریف خلعت جامه دستار پیچ عمامه تاج دیهیم افسر کلاه

خرقه قبا عبا دلق گول گریبان جیب آستین دامن کمربند ازار بند زنار چادر پرند شلوار پاجامه

سراویل تهبند پارچه کرپاس کرپاس غفصن باریک شفاف گلیم پاپوش کفش نعلین چوبی قبقاب

اسمای پارچه ابریشمی وغیره خطاس شروع تافته حریر پرنیان کتان اطلس ابریشم

سقرلات مخلوط قطن پنبه پلاس چرم پوستین اسمای رنگ گون احمر خضر اسود اخضر

خضرت سپید ابیض بیاض سیاه اسود سیه سواد کبود صفرت صفر زرد زرد قرمزی

فصل بست و چهارم در اسمای غلات که جنس خوردنی هستند گندم قمح حنطه برنج نخود حمص شالی شلوک

ماش باجره جاورس طحف جو قدر جرت قاف عدس کرسنه مشنگ ماش نخود غیر کال ارزن قتاح

کنجد سمسم کودم شاماخ مصفر شکدانه پنبه دانه سرشف تره آرد جو شعیر سبوس نخاله فصل

بست پنجم در اسمای طعام وغیره طعام نان شیر لبن جغرات دوغ قیماق مزوره مالیده

چنگاله لقمه نبات شکر [illegible] سیاه روغن زرد روغن سیاه

روغن تلخ نمکین شیرین ترش شور انگبین شهد عسل چاشنی دار خامکه تلخ **فصل بست**

و هشتم در اسامی آلات تحریر وغیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد سیاهی شنگرف

کارد قلمتراش کزلک خایسک درفش سوزن درعه تبر تیشه سندان شانه اره رنده برمه

کتبی درج سجه مقراض نقاره کوس دهل خمک طنبک **فصل بست و نهم** در اسامی آلات قماش

طناب رسن عروه حبل مسمار میخ چراغ مصباح فتیله شمع مشعل کلید مفتاح قفل عراده

غربال پرویزن آسیا باد کش باد بیزن دیگدان اجاغ کانون گرنگان زنجیر

قلیه جوار دوک قطار جوال خروار خیک جاروب چلمن چاچک صحرائی کفچه میزان پله

شاهین دلو هاون دسته دیگ کلند اشتعالک ارقفس گردون بلچه مشک خیک مشکیزه غلا

منجنیق مجمر منقل قلیان جرس ناقوس جلاجل غله افشان بادیا موچک موچین **فصل بست و هشتم**

در اسامی ظروف وغیره خم آوند خوان سبو مرجل طشت سبوچه کاسه پیاله سبد صراحی ساغر جام

پیمانه کیل لگن گلاب پاش **فصل بست و نهم** در اسامی بعضی روزمره که مقررات دور

سگ زنجیر فیل قطار شتر قبضه کمان حلقه کمان قبضه شمشیر ضرب تفنگ ضرب توپ

فصل سی و ام در اسمای آلات و لوازمات سلاح و شکار وغیره

خنجر دشنه شمشیر حسام تیغ سیف صمصام ذوالفقار علم نیزه تفنگ گرز سنان کمان قوس تیر

خدنگ تیکان سپر مجنه جوشن خفتان زره خود ترک ناچخ تازیانه مقرعه قربان چوبدستی پیش قبض

فصل سی و یکم در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار میوه و ترکاری وغیره بوستان گلستان

حدیقه روضه گلزار ریاض چمنستان لاله زار چمن خیابان سبزه مرغزار دوحه درخت شجر نخل

گلبن نهال سرو شمشاد اصل اصول بیخ فرع یک تنه تخم ریشه شگوفه غنچه ازهار خار گل بر ثمر

ثمر مرده چوب سفیدان درخت لرزان جامون خرما رطب انبه شکر کاه گیاه علف گاه معنفر اسمای

میوه‌جات خرما رطب نارجیل انگور انار ناشپاتی انجیر کشمش مویز بادام کدو خربزه بادنجان ترنج هندوانه

زردک ترب شلغم سبزه اسفاناخ کرم حلبه بقل اسمای مصالح پیاز بصل زردچوب سیر کشنیز قاقله کبابه

قاقله صغار قرنفل فلفل دارچینی فاقل دراز انگوزه اسمای چند ادویه که معروف شربت انار شربت

روغن بادام اجمود نانخواه خارخسک عسل انگبین شهد سکنجبین جوز بوا کاسنی بید انجیر عنب الثعلب

نکو بادیان خردل اصل السوس نعناع رب السوس گلقند بهی انه انار دانه هلیله زرد هلیله سیاه

گلکتهی بلبله پرسیاوشان تمر هندی آمله زنجبیل سگپستان سپستان مغز فلوس بنفشه عناب تخم خیار بادرنگ

گل سرخ سنای مکی شاهتره زیره سفید زیره سیاه **فصل سی و دوم** در اسامی بعض اشیای حضری و بری

گل خاک غبار گرد کلوخ خشت کوه سنگ حجر جواهر شبه الماس یاقوت لعل زمرد نقره سیم فضه مس رویین

اشرفی زر دست طلا زر روپیه مبلغ مرادی تنکه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره **فصل سی و سوم** در اسامی

خلقت آتش نار دخان دود شراره شرر شعله زبانه زغال انگشت خاکستر سمندر جن پری **فصل سی و چهارم**

در اسامی خلقت آبی و آلاتی که از و تعلق دارد آب باران بارش مطر منبع ابر سحاب سرچشمه

دریا یم عمان گرداب طه طلح جوی و تالاب بحیره سایل کنار چاه چه چهچه حوض کنه کوپار

خزینه شبنم برف قطره سیل سیلاب دولاب تگرگ ژاله صدف گل لاو جل جلاب دجله حباب چشمه

خرمهره مروارید در لولو لالا لالی گوهر کشتی سفینه فلک باب **سوم** در بیان قوانین علم صرف و آوردن

صیغها از مصادر و گردان و اوزان آنها باید دانست که با فعال چند چیز تعلق دارد که در بحث افعال

بیان آنها لابد است چون ماضی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و استقبال زمانه آینده و امر حکم کاری

و نهی منع از کاری و فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و غائب پوشیده از نظر و حاضر و مخاطب

خطاب کرده شده و متکلم کلام کننده و مذکر مرد و مؤنث زن اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی و بر آنهمه

۲۱

تصاریف صیغهاست اگر همه آنرا مفصل با شرط و جزا و غیره بسلسله نوشته آید طول عبارت می شود که
یاد گرفتن آن بر مبتدیان دشوار و گران باشد و اگر جمله گذاشته شود سبب تکرار طالب ضروری میشود بنابر
این اختصار درین مختصر نوشته شد که فائده تامه حاصل بعون الله تعالی و نوالهٔ چون تمامی صیغها از مصدر ساخته میشوند
لهذا آنها چند تعلیم می آیند بعد طریقه تصاریف افعال بعده الفاظ دیگر مانند حروف شرط و جزا و غیره

آغاز مصادر بترتیب حروف تهجی

باب الف

آمدن آوردن آغازیدن آشتن آفریدن آگاهیدن آلائیدن آمرزیدن آرزیدن آستردن

افراختن افراشتن افزودن افسردن افگندن افزودن افزاییدن انگاردن انداختن انگاشتن افروختن آموختن

آشامیدن آگندن آستادن آزردن افشاندن افشردن افتادن آموختن آراستن آمیختن آلودن آمودن

آماسیدن اندیشیدن اندودن آیاشتن آمیختن

باب با

بستن بخشیدن بوسیدن بودن بریدن برخاستن باختن باریدن بوییدن بافیدن بافتن بهیدن بایستن برشتن

برآوردن بودن بریدن برخاستن باختن باریدن بوییدن بافیدن بافتن بهیدن بایستن برشتن

برگشتن بیختن

باب فا

فریفتن پریدن پوشیدن پرانیدن پنداشتن پیراستن پذیرفتن

پروردن پالودن پیچیدن پاییدن پرستیدن پرداختن پرسیدن پرهیزیدن پژمردن پژوهیدن

پراندن پوییدن پسندیدن پیمودن پیوستن

باب قاف

قوقائی تاختن تافتن تنیدن تراشیدن

تراویدن ترسیدن تفتن تفسیدن تنیدن توانستن باب الجیم جستن جستن جنگیدن جنبیدن

جنبانیدن جوئیدن باب الحاء فارسی چسپیدن چمیدن چپیدن چکیدن چیدن چشیدن

چریدن باب الخاء خوردن خندیدن خواندن خاریدن خلیدن خرامیدن خائیدن خفتن

خروشیدن خراشیدن خواستن خوابیدن خوابانیدن خوشیدن خلیدن خزیدن خستن

خموشیدن خنبیدن باب الدال دیدن دوختن دادن دویدن دزدیدن دریدن

درفشیدن دوشیدن باب الذال رفتن ذیدن سیدن رستن ستودن سنجیدن

زفتن قصیدن ساییدن رخشیدن زدن رستن زیدن رسیدن باب الزاء مزدود

زادن زاریدن ائیدن زدن زیستن زولیدن باب السین ساختن سنجیدن سائیدن

سپردن ستیدن سفتن سوختن سودن سرائیدن ستودن ستیزیدن شستن

سگالیدن باب الشین المعجمہ شگفتن شکستن شستن شاشیدن شنیدن شیدن شکافتن

شتافتن شناختن شمردن شدن شوئیدن شلیدن شایستن شکیبیدن شکوفیدن شفتن

باب الطاء طپیدن طلبیدن طراویدن باب العین عیدن عزیدن غارتیدن

باب الفا: فریفتن فهمیدن فزودن فروختن فرمودن فگندن فلخیدن فرستادن فرسودن

باب الکاف: گرفتن گندیدن گماشتن گشادن گردن گشتن گشتن گوشیدن گشیدن گاشتن گفتن

گادیدن گاهیدن گشودن گفیدن گندن باب الکاف والفارسی گفتن گریختن گردیدن

گردانیدن گزیدن گریستن گداختن گنجیدن گنجانیدن گذاشتن گذشتن گرامیدن گرمیدن

گزاردن گزیدن گساردن گستردن گسستن گسیختن گشتن گماشتن گواریدن باب اللام

لرزیدن لغزیدن لافیدن لیسیدن لائیدن باب المیم مکیدن ندانیدن مردن ماندن

باب النون نهادن نوشیدن نیوشیدن نوشتن نگریستن نکوهیدن نشستن نهفتن نویسانیدن

نوشانیدن نواختن نالیدن نوشتن نوردیدن نازیدن میدن نگاشتن نمودن باب الواو

وزیدن ورزیدن واخیدن وغلانیدن باب الهاء هشتن هلیدن هراسیدن باب الیاء یافتن

یارستن بعد ازین تصریف یکمصدر مفصلا بقلم می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر بهمین طریق از

مبتدیان استخراج کنند تصریف افعال ماضی مطلق از آمدن و این ماضی را ماضی مجرد هم گویند

آمد آمدند آمدی آمدید آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب است آمده آمده آمده آمده آمده ایم آمده ام

آمده ایم تصریف ماضی بعید آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم

آمده بودیم تصریف ماضی تمام و این استمراری نیز گویند می آمدی می آمدند می آمدی می آمدید

می آمدم می آمدیم تصریف ماضی تمنائی و این شرطی نیز گویند آمدی آمدند آمدی آمدید تصریف ماضی

احتمالی و این موهوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید آمده باشم آمده باشیم

تصریف حال می آید می آیند می آئی می آئید می آیم می آییم تصریف استقبال خواهد آمد

خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد تصریف مضارع آید آیند آئی

آئید آیم آییم تصریف امر باید بایند بیا بیائید بیایم بیائیم تصریف نهی

نیاید نیایند مباش مباشید نیایم نیائیم اسم فاعل آینده آیندگان آینده آیندگان آینده آیندگانم

آینده ایم اسم مفعول آمده شده آمده شدگان آمده شده آمده شدگانند آمده شده گانم

آمده شده گانیم باید دانست که جمله این تصاریف که بیان شد این را صرف کبیر می نامند اگر یک

صیغه اول از سر تصریف گرفته جمع نمایند آنرا صرف صغیر می نامند حرف صغیر آمد آمده است

آمده بود می آمد آمدی آمده باشی می آید خواهد آمد آید بیا بیائی آینده آمده شده در تصاریف

بر یک تصریف اکتفا نموده میشود یعنی جمیع تصاریف همبرین قیاس کنند ای بر هر فعلیکه حرف
نون آرند صیغه نفی گردد نیامدند نیامدی نیامدید نیامدم نیامدیم بعد تشریح صیغها دگران
بعضی الفاظ و کلماتست که در هر صیغه که شامل شوند معانی متغایره و مضامین مختلفه بموجب غرض
تقریر و تحریر از آن حاصل آید اول بیان کلماتیکه گردان آن هم بطور مذکور میشود هر یکی ازین الفاظها که بیان
میشوند مخصوص برای یک زمانه معین است الفاظ مخصوص برای بنای ماضی قریب تصریفه است اندای
ایدام ایم ایضا الفاظ دیگر که از افعال متعدی تعلق دارد شدند شدی شدید شدم شدیم الفاظ مخصوص برای
بنای ماضی بعید بود بودند بودی بودید بودم بودیم کلمات اثباتیه که بزمانه حال تعلق دارد
هستند هستی هستید هستم هستیم الفاظ مخصوص برای بنای صیغهای استقبال خواهند خواهی
خواهید خواهم خواهیم الفاظ مخصوص برای بنای ماضی استمراری باشند باشی باشید
باشم باشیم صیغهای امر غائب شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه
ازار گر اگر بر در برا چرا چگونه چه چیست چندان چندین چنین آن اینکه آنها اینها او و شان
ایشان ازان ازین ازانها ازینها از او شان از ایشان اینجا آنجا ازینجا ازانجا کجا کی از کجا
کس شان خود اینکس آنکس من با تو شما هرگاه ناگاه لابد بآن اکنون حال ایدون هنوز
باز هرگز هرآئینه ضرور هم الا گر نه نهار و گرنه اگرچه هرچند لکن فاما فکیف امید بیم رجا ترصد
ترقب توقع لازم مستلزم قد غن تاکید تقیید زود چون سبق اینهمه معلوم و بیان بمبتدی
داده آید بموجب همان گردان باید کنانید و الفاظ متفرقه را شامل نموده از مبتدی پرسند تا او
آشنای ترکیب الفاظ مفرده شده بمعانی و عبارت قدرت یابد و آن اینست از رفتن صیغه ماضی
قریب رفته است صیغه ماضی بعید رفته بود صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه ماضی مشروط بیا استمراری

بندی ابتدا کننده و شروع کننده هر حرفا درینجا عبارتست از شخصیکه ابتدا در تحصیل علم کند

ماضی آنکه بزمانه گذشته تعلق دارد و مستقبل آنکه بآینده تعلق دارد حالانکه

رفتی صیغهٔ ماضی مشروط دوم با کلمهٔ می میرفت صیغهٔ ماضی موهوم رفته باشد صیغهٔ حال میرود صیغهٔ
استقبال خواهد رفت صیغهٔ مضارع رود صیغهٔ دوام استمرار میرفته باشد صیغهٔ امر حاضر برو صیغهٔ نهی
حاضر مرو صیغهٔ اسم فاعل رونده مفعول درین صیغها نیست بعد گردان هر تصریف الفاظ کلمات مناسب
را که شامل هر صیغه خواهند بکنند و ترتیب گردان کردن دانیست چنانچه از انجا رفت از ینجا رفت در انجا
رفت در ینجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت اینک رفت آنکس رفت اینکس رفت
کجا رفت کی رفت از کجا رفت خود رفت الحال رفت رفته بود دیروز رفته بود دیشب رفته بود پریروز
رفته بود پریشب خواهد میرفت فردا خواهد رفت پس فردا میرفت نیم روزه رفته باشد در نیمروز رفت در شب
رفته است تا شام رفت تا صبح رفته بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت در صحن
رفت صحیت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت در دالان رفت بر بام رفت بر بالاخانه رفت بر فرش
رفت برای خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر مصادر مشمول همین کلمات که با امر و نهی
گردان کنانند و بطور مرقوم الصدر یک یک صیغه از هر تصریف بطور یکه قلمی نموده شد از مبتدی استخراج
کنانند و جمیع الفاظ مرقوم الصدر را با دیگر افعال بطور مثال مذکور از مبتدی بگویانند تا آوردن
تصاریف از مصادر و بشامل نمودن این الفاظ قدرت یابد

باب چهارم در آداب و القاب

بر رای دانشوران خردپرور و خردپروران دانشور پوشیده نیست که القاب بر زمرهٔ مرسلان عبارت
از آنست که شخصی مکتوب الیه الوصفی یاد کنند که آن وصف کمال منصب و پیشهٔ او لائق مرتبهٔ او باشد
چنانچه کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاهی اوصاف شجاعت و شهور و رتبهٔ پدر قبلهٔ و
کعبه و رتبهٔ پسر برخوردار بودن و سعادتمند علی هذا القیاس آداب عبارتست از حد نگاه داشتن
یعنی مشتمل حفظ مراتب اعلی و اوسط و ادنی از دست نرود این همه در مقام خود ها خواهد آمد درین صورت
اگر سخن پروران بران آیند ممکن است که القاب بمضمون نوازد قوت بفعل آرد لیکن چون غرض
بکار است و رواج القاب جدید پیش القاب قدیم دور از رسمیات اهل روزگار معهد در قوانین
پیشین که از فیض بزرگان کرامت نشان صورت ظهور پذیرفته و آنچه باید در آنها موجود
دخل بیجا خلاف آئین ادبست نظر با تنبیه مراتب همان القاب سابقه و آداب پیشین در ختم
تحریر پرداخته و در بعضی جا که ضرور افتاده خود تصنیف کرده داخل آن نموده چنانچه

ع
بیشه مرانش خطوط القاب
در مرسلان خطوط القاب
عبارت از آنست و آنا
در رفت مع قب تحقیق
نامه کرد دلالت بر بیع از دم
کنند و ع تخفیف
بیجی از شه شود ع خواه
نه شود مذکور از خطوب ملک
نسبت بیشود و منصب

۲۷
از آن گویند که شخص
بران قائم کرده شود
چون پنجم مردمان از سلاطین
و سپه و بخشوده بسلسله
شجاعت و نمودن
فتح و نصرت منصب
هفتده هزاری و پنجاه هزار
یافتند ۱۲ منتخب اللغات

بر واقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود القاب عالم واقف حقائق علوم و کاشف دقائق علم
و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد اهدای گلدستهٔ بندگی و اتحاف غنچهای پرستندگی
معروض میدارد القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه فلانی حفظه عرضی مرسله رسید و بنظر گذشت
کاشف ملتمسات گشت نمیباید که همواره به تسطیر چگونگی حالات آنجا مطلع می نموده باشند
زیاده چه القاب پدر سایه بلند پایه صاحب قبله خداوند خدایگان ظل ظلیل حمت
ایزد سبحان حضرت ولینعمی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باد فدوی فلانی آداب
تسلیمات فدویانه و کورنشات معتقدانه بجا آورده معروض میدارد القاب دیگر ملجای
فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب قبله خداوند یعقوب مان ابی عظامی ولینعمی ادام الله
بعد ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیدتمندی معروض موقف اقبال بلند اجلال میباشد
ایضاً قبله صوری و معنوی کعبه ظاهری و باطنی حضرت ولینعمی صاحب مدظله العالی فدوی فلانی بعد
ادای آداب و تسلیمات فراوان و کورنشات بیپایان معروض خاطر انجلای میگرداند القاب پسر
سرمایهٔ تجارت عمر و زندگانی و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره ایضاً برخوردار نور الابصار
فرخنده اطوار سعادت آثار طول عمره ایضاً نور البصر نخت جگر قرة العین فلانی در حمایت ایزدی
بوده شادکام باشند بعد ادعیه وافیه که دوام ورد زبان است مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً
برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره و قدره پس از دعای طول عمر و حیات مطالعه نمایند
ایضاً برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد دعوات مزید حیات و ترقی درجات
القاب با در سایه عاطفت پیرایه والده صاحبه مشفقه مکرمه تبارک فرزندان مخلد و مستدام
باد جبین فدویت را بگلگونه آداب و تسلیمات نورآگین ساخته معروض میدارد ایضاً والده صاحبه
خداوند خدایگانه مظلها العالی گلهای کورنش و تسلیمات را زیب سر تفاخر ساخته معروض
عالیجناب میدارد ایضاً مخدره تتق عفت مستوره سرادق عصمت والده صاحبه قبله گاهی
خداوندی پرورش فرمای فرزندان ظل گستر فرق نیازمندان مریم زمان مدالله ظلها جبین فرزندی
بخاک ارادتمندی نورآگین ساخته ملتمس نموده آنجناب فیض مآب میگردد القاب برادر کامران
اخوانه صاحب مشفق مهربان امیدگاه برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیازمندی و تمنا

ادراک دولت مواصلت سامی که زیاده از حد است مکشوف ضمیر عطوفت پذیر میگرداند ایضاً
اخوالصاحب قبلهٔ فیضرسان مظهر جود والاحسان سلمه الرحمان بعد تقدیم مراتب عبودیت و انکسار
و تمنای حصول استفادهٔ خدمت فیض موهبت معروضرای خورشید ضیا میگرداند القاب
برادر خرد برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بهجت سمات
که مزیدی بران متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر
محمد عابد حفظه الله تعالی بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند القاب چچا
عمو صاحب قبله خداوند خدایگان مصدر جود والاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای آداب
تسلیمات که شیوهٔ فدویان راسخ الاعتقاد است معروضرای فیض پیرای میگرداند القاب
همشیرهٔ کلان همشیره صاحبه مشفقه مکرمه معظمه که اسم او در پردهٔ عصمت است سلامت بنیقه
شفقت وثیقه ورود کرامت فرمود ترصد که همواره بتبرقیم و ترسیل صحیفه شریفه شادان و فرحان
میفرموده باشند که تسکین خاطر از انست القاب همشیرهٔ خرد عصمت پناهی عفت دستگاهی
همشیرهٔ عزیزه حفظها الله بوصول مکاتبهٔ مسرت افزا فرحتهای گوناگون حاصل گشت لازم که همواره
بترسیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور میساخته باشند که هر آینه خوشی خاطر همدرین متصور است
زیاده چه برطرازد ایضاً همشیرهٔ عزیزه حجله نشین عفت پرده گزین عصمت سلامت بعد اظهار
مراتب انس آنکه القاب اهلیه اهلخانه بادل یگانه در حفظ و امان ایزد منان باشند خاطر مرسله
حقائق مندرجه معلوم گردید میباید که پیوسته بتحریر حالات آنجا مطمئن مینموده باشند که دیگر بهیچ حال صدمه
نیشده باشد زیاده چه نگارش رود القاب شوهر از طرف اهلیه صاحب خانه محرم اسرار تاج
افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای استفادهٔ خدمت والا بیرون از حد دانسته بعرض مطالب
می پردازد ایضاً صاحب سر تاج من سلمه الله تعالی بعد آدابیکه شایان مراتب است عرض
مینماید ایضاً مصباح شبستان محرمی مفتاح ابواب همدمی واقف اسرار نهانی محرم اطوار دل
جانی تکیه گاه مرادات برآرنده حاجات خداوند مالک کاشانه سلامت بعد آرزوی حصول اتصال
بهجت اشتمال از ضمیر لطف تاثیر میگرداند القاب اهلخانه جلیس خلوت خانه خرمی انیس
عزلت بیغمی محرم اسرار واقف اطوار اهلخانه ناظم کاشانه معلوم نمایند بعد تحریر اشتیاق

۱ اجنبی گرامی و کمیاب ۱۲
۲ مصدر بمعنی بخشش و عطا ۱۲
۳ از سوخ بمعنی استوار
۴ اعتقاد ۱۲
۵ اسرار جمع
۶ بالکسر و تشدید بمعنی راز
۷ بسته نزد دست کننده و کاشانه بسته خانه ۱۲

معانقهٔ جسمانی و تقریر شوق ملاعبهٔ رسمی بشر خاطر عزیز باد سرگذشت اینجا بسپاس عافیت ایشان دوام
مرغوب القاب حکیم همواره انفاس متبرکهٔ آن نباض مرتاض روح افزای مظهر اعجاز مسیحائی باد بعد
آرزوی دریافت مواصلت وافی مباهجت که قلم بتحریر آن سرگوشی عجز بدوات میسازد مکشوف ضمیر
منیر گردانیده می آید ایضاً نبض شناس بیماران علاج رس رنجوران حکیم صاحب مهربان امیدگاه
امیدواران مسیح زمان سلمه الله تعالی بعد ادای تحیت و ثنا مبرهن ضمیر منیر قمر تنویر گردانیده می آید
القاب شاعر سر دفتر سخنوران هنرپرور سلامت رقیمهٔ معنی نگار آن خلاصهٔ نکته پروران روزگار
بزم افروز وصول گشت اگر آینده همبرین لسق بدو کلمهٔ لطف افزا ضیافت طبع این سراپا نیاز
میکرده باشند بعید از بزرگ منشی نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد القاب قاضی محکمهٔ شریعت اطهر
بوجود کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت نبوی محی مراسم ملت مرتضوی زیب گیر و زینت پذیر
باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت نهادان
رسوخیت بنیاد است بعرض میرساند ایضاً شریعت پناه طریقت دستگاه سلمه الله تعالی
رقیمهٔ نسبت ضمیمهٔ آن شریعت پناه موصول شد بر حقائق مرقومه اطلاع دست داد آینده هم تا حصول
ملاقات جسمانی بتبسط مفاوضات فرحت آیات محتوی بر اعلام کار و فرمایش آن جوار مسرور و شادان
داشتن سرور خاطر افزودنست زیاده چه تصدیع دهد ایضاً تبارک و تعالی ذات عالی را طراوت بخش
گلشن شریعت و نضارت ده چمن معدلت کشاینده معاقد شرعی دانندهٔ حقائق دینی قاعده دان
طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی جبورا بر صدر عدالت تمکن داشته سلامت باکرامت از
بعد آداب تسمند بیها معروضی عدالت پیرای میگرداند القاب اهل نجوم مجمع کمالات منبع معلومات
کاشف دقائق مستجمع واقف حقائق بی ظهور صاحب مشفق خداوند خدایگان معدن الطاف بیکران
سلمه الله تعالی بعد گزارش مراتب نیازمندی و تقدیم مراسم مستمندی که مایهٔ سعادت و عقیدتمندیهاست
مشهود رای بیضا ضیا گردانیده می آید القاب درویش مخزن اسرار الهی مطلع انوار
نامتناهی حضرت شاه صاحب قبله دام فیضه بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی
ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصهٔ مطالب عظمی است مشهود رای زرین و خاطر مهر گزین
میگرداند ایضاً حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق بحر اسرار حضرت الهی

۱ بشارت و خوشخبری دهنده ۱۲
۲ بسیار نبض بیننده و دانندهٔ حرکت آن و دال امراض شناسنده ۱۲
۳ یعنی دانندهٔ معجزهٔ عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که آن معجزه احیاء اموات بود ۱۲
۴ از درمان دردمندان دل ۱۲
۵ ۳۰
۶ در نوشتن تالیف نوشته ۱۲
۷ و نوشتن تالیف نوشته ۱۲
۸ بالکل نوشتن تالیف نوشته ۱۲
۹ خوش و نیکو ۱۲

محو مشاهده تجلیات نامتناهی قبله دارین استظهار کونین دام افضاله پس از اظهار آداب عبودیت
وانکسار بعرض باریابان دربار فیض آثار میرساند القاب و آداب و ستاد ذات تقدس آیات
مظهر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایه افضال بر کمال ایزدی ظل تفضلات بیغایات سرمدی
مجموعه علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل منبع کمالات بی پایان مجمع فتوحات فراوان حضرت مخدوم صاحب
و قبله و کعبه مکرم و محترم دام فیضهم ابد الدهر گره کشای معاقد دل و عقده کشای هر مشکل بوده
بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تتمیم مراتب قدویت
مطالب ضروری عرض میدارد ایضاً منبع تفضلات مظهر کمالات سر دفتر معلمان دهر سراپا
برکت فیض اثر حضرت صاحب قبله دارین خداوند کونین مخدومی مکرمی جیوه ظلکم کمترین فدویان
جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سرافگندگی بخاک عجز و انکساری سوده بذروه اقبال
شمع اجلال میرساند القاب شاگرد نقش طراز صحیفه سعادتمندی حرف پرداز جریده بخت بلندی
ستوده خصال نیکو افعال منظور انظار تفضلات او تعالی سزاوار عنایت کبریا مدام بکرم عمیم از دکرم
همدستان بوده کامروای مرادات دارین باشند بعد ادعیه وافیه مطالعه مطالب قومه گرامید القاب
معشوق رنگ بهار گلزار رشک مرغزار فرخار با خوبیهای روزافزون مقرون باشند بعد ابراز
آه و ناله و درد دل شیدا بمطلب میپردازد ایضاً گل گلستان محبوبی سرو بوستان مطلوبی رنگ و
بوی چمن رنگین ادائی آبروی انجمن دلربائی جان نواز عاشقان و سرافراز معشوقان باشند بعد ابراز
رازداری و دلریشی و صداقت کیشی بمطلب میگراید ایضاً محبوب راحت قلوب غمزه گزار سرو قد
سیمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی دار شیرین روزگار دلدار
مشتاقان زار مرهم بخش عاشقان دل افگار دلنواز غمگسار راحت روان نور اعیان پیوسته
از بلیات زمان با من حضرت سبحان بوده بتالیف قلوب مشتاقان صداقت اسلوب پرداخته
باشند بعد شرح سوز آتش افروز که تلاطم امواج مهاجرت و تراکم افواج مفارقت زورق هوش
و حواس این مهجور صدق اساس را غرق ساخته خود را بیاد آن بخشنده مراد میدهد القاب عاشق
صبح صادق روز صادقی و شفق شام والتقی آزاد گرفتار انیس شبهای تار همواره حلاوت یاب
کلفت الفت باشند بعد از خرف طرازی صفات آن سرآمد بیدلان بسکتر پردازی احوال

دل وجان خود میگرداند ایضاً دل فگار سمند نژاد یادگار مجنون و فرهاد زاد حبه همیشه با ذوق
وشوق باشند بعد از دلدهی وجان افزائی روی خامه رقم پیرا تجرید عاشق ایضاً عاشق مشتاق
طالب وصال حذاقت خصال مجنون دوران فرهاد زمان گرم رو بادیه محبت ره نورد طریق مودت
دوام از جام وصال محبوب شاد کام باشند بعد شرح پریشانی حرمانیکه بقضای ربانی جانبین
مهجور است واضح ولائح باد القاب بزرگان ودیگر ابنای زمان از طرف فقرا
محب الفقرا ملاذ الغربا سلمه الله تعالی ایضاً محب الفقرا مقبول اهل الله برگزیده حضرت اعلی ولی الله
سلامت باکرامت باشند بعد دعوات فراوان واشتیاق ملاقات بی پایان مشهود ضمیر محبت پذیر باد
القاب خاندان فقرا خلاصه دودمان راه هدایت پرتو روشنی مهر جلالت رهنمای سالکان وپیشوای عارفان
زاد الطافه وعنایه بموجب درجات خدمات القاب سید سیادت دستگاه شرافت پناه
میر مکارم علی بعافیت باشند القاب سپاهی شجاعت وتهور پناه فلانی در حفظ الهی باشند
ایضاً شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی وعالم فضیلت وکمالات
دستگاه مولوی طالب علی بعافیت باشند ایضاً فضائل اکتساب کمالات
مآب محمد باقر حفظه القاب حکیم حکمت وحذاقت دستگاه حکیم احمد علیخان حفظه الله تعالی
القاب عامل امانت پناه فلانی بعافیت باشند القاب متصدی عزیز القدر فلانی محفوظ باشند ایضاً
خصوصیت دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجن که اهل عزت باشد عزت آثار فلانی حفظه القاب
اهلکاران که فی الجمله عزت وقربت داشته باشد خلت ومواالات دستگاه فلانی محفوظ باشند
القاب خدمتگار مستحسن الخدمت فلانی حفظه ایضاً معتمد الخدمت فلانی حفظه القاب
دیوان ومنشی که اعزه دربار اند گرامی قدر فلانی بعافیت باشند القاب اراکین
دربار معلی که از دیگر نوکران قرب ومنزلت زیاده دارند سیادت ونجابت پناه شجاعت وشهامت
دستگاه مورد مراحم نمایان مهبط عواطف بی پایان مشمول جلال والای شاهی بوده باشند ایضاً
رفعت وعوالی مرتبت میر ذوالفقار علی حفظه الله تعالی ایضاً رفعت وشجاعت نشان فلانی
محفوظ باشند القاب شیخ مشیخت وشرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب
خداوند نعمت از طرف ملازمان وطریق عرضداشت بپادشاهان وامرا

سمند جانور است که در آتش باشد عشق را بنا بر سوزد دل و جگر او سمند نژاد گفته ای یا اگر مانند سمند در اصل ۱۲

راه نوردن در راه ۱۲ استاد گرفتن ۱۲

تاب بمعنی جای بازگشتن

۳۲

عمل اسلحه

بکسی نقد یا جنس خود بجهت محافظت

بر سر اندوه و اندیشه

بودن ۱۲

بکسی جهت رو شنی

بافتح ترکی ۱۲

عرضداشت کمترین خادمان عقیدت نشان فلانی بپایه آداب استیاده بعرض فیضیابان
حضور لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز خواقین بحر و بر است میرساند عرضداشت
خانه زاد بلا اشتباه محمد پناه فرق عبودیت بر زمین خاکساری مالیده و جبین عقیدت آفتاب پذیر
نقش جان نثاری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف اندوزان محفل سپهر قرین
و مستفیضان انجمن بهشت آیین میرساند القاب شاهزاده عرضداشت رسوخیت گزین محمد سعید
بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم که بتحیه رضیه فدویان عقیدت تصمیم است بعرض عالیجاهان
عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضاً عرضداشت عقیدت شعار
عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکساری طره عمامه افتخار نموده بعرض بهره اندوزان محفل عظیم
مبارک تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان که ملجای مستمندان روی زمین است
میرساند القاب بیگم صاحبه عرضداشت کمترین تکمیر و دعا رسوخیت آثار محمد یار بعد تقدیم مراتب
ضراعت و انکسار و تتمیم روابط خضوع و افتقار بموقف عرض محرمان ایوان دولت و شهریاری و حجابان
سراپرده عفت و بختیاری نواب تقدس مآب سپهر جلباب ملکه خشک و تر صاحبه بحر و بر میرساند
ایضاً عرضداشت کمترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمد نیاز بپالیش جاده اطاعت و انقیاد
بپای سر ارادت و اعتقاد نموده بباریابان آستان تقدس نشان نواب مهر نقاب قمر سی القاب
ملکه زمین و زمان صاحبه عالم و عالمیان میرساند القاب وزیر عرضداشت شاکر عنایت نامحصور
بنده عبد الغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تشویع لوازم پرستندگی بموقف عرض بهره یابان سعادت
حضور موفور السرور نواب والاجناب سپهر قدرت مهر صورت استظهار مستمندان صاحب و قبله دو جهان
میرساند ایضاً عرضداشت کمترین بندگان رسوخیت نشان محمد زمان بجا آوری کورنشات
فدویت سمات را ذریعه احراز سعادت و وسیله تنبهای مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان
حواشی بساط فیض مناط محفل عظامی نواب فلک جناب صاحب قبله ارباب تمنا و کعبه
اصحاب حرمی و صفا میرساند القاب نواب نواب صاحب الاقدر عالی منزلت تقاوه دودمان
امارت سلاله خاندان ایالت دام اقباله و نوالله فدوی فلانی آداب و تسلیمات فدویانه بجا آورده
معروض میدارد خورشید ضیا میگرداند ایضاً بعرض نواب صاحب قبله خداوند خدایگان سرور دوران

دام اقباله میرساند باب پنجم در پروانجات و تشفیعات و رقعات برعایت مراتب مشتمل
بر پنج فصل فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید نوشتجات فصل دوم در پروانجات
و معاملات هرگونه مثل مشکات و پته و قبولیت و غیره کواغذات شرعیه ضروریه و سوال و جواب
طرفین فصل سوم در مبارکباد هر قسم فصل چهارم در مفاوضات تعزیت فصل پنجم در
رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اشیا و غیره مطالب ضروریه فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید
جوابهای نوشتجات یکدیگر رقعه اول مرزا صاحب مشفق مهربان مودت نشان سلمه الله تعالی
اشتیاق ملاقات مسرت آیات آنقدر در استیلا است که با حاطه تحریر در آمده ارتباط سلک نمی آید لهذا
بآن نساخته و منحصر بشافهه گذاشته خامه دو زبان را بتسطیر مدعا میگذارد سپاس ایزدیکه گلدسته خیریت
محب روشنگشتگی دارد و طراوت و نزهت چار چمن مزاج سامی دائما مطلوب مشفق من جانب
و مقام تحیر که قریب چهار قطعه اشتیاق نامجات بصحابت مردمان و بندگان آنعتبه ترسیل داشته
لیکن باوجود آمد و شد مردمان از یک پرچه قرطاس محبت لباس شادمان نساخته از انجا که در عالم
ارتباط کم توجهی گنجایش ندارد شایان الطاف چنانست که آینده بتر قیم سامی نامجات معانقه
جسمانی همین مکالمه روحانی توان شمرد زیاده شوق و بس رقعه دوم در جواب قعه اول
میر صاحب مظهر عنایات فراوان مصدر توجهات بی پایان سلمه الله تعالی مقالات اشتیاق و کلمات
اشواق بنوک قلم آوردن محض تکلفات عرفیه پرداختن است لهذا بآن نگرانیده بمدعای در آید سامی
تلطف قرین محتوی شکایت عدم رسی رقائم نیاز شمائم وصول عاطفت آورد سرور خاطر منتظر افزود
مشتاقانه در تیر صه چند قطعات وثائق نیاز ابلاغ داشته محض از قصور نامه بران وصول مالا یه گرای
نشد والا الطاف و کرم فرمایها ذات اشتیاق آیات دل تو و دمنزل آنچنان بدام نکشیده که تغیر
گنجایش داشته باشد بهر صورت آینده را مدام طریقه رسل و رسائل محو و مسدود نخواهد شد زیاده بتحریر
موصلت صورتی که خلاصه مطالب است چه بقلم آید رقعه سوم شیخ صاحب سدن کرم منبع الطاف اتم
شیخ قمر الدین صاحب سلمه الله تعالی ابراز شوقیکه خامه دو زبان بتسطیرش حیرانست بوجدان خبیر نفسه
حواله نموده بمدعای پردازد که بوقت تشریف داشتن اینجا هر قدر که توجهات دل حاصل
نیاز اشتمال میفرمودند خامه را طاقت آن نیست که تحریر سازد فاما از آن روز یکه بدار السلطنت

لاهور رسیده اند حرف وفا از سینه صدق وصفا محو فرمودند بقولی مصرعه هر که از دیده دور از دل
دور + گاهی درین مدت ممتد از تفقد نامجات اطمینان طراز بهجت پرداز خاطر منتظر نشدند از انجا که
الطاف قدیمی ذات شریف بدالین نحیف چنان پرتو انداخته که روز و شب مصرعه بان بذکر و شغول
دل بیاد تو شاد + ناچار پس از انتظار بسیار اجوره دار را بدریافت صحت مزاج ورود داد آنجا روانه
ساخت توقع که نظر بر اشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل موجب عدم التفات بنوک قلم آرند
ثانیا آنکه صاحبزاده برحق و مرشدزاده مطلق میر بشارت علی باسید روزگار در بنجا مدتی بعالم تعطل بسر برند
فاما شاه بقصور شان بجاوه گاه ظهور نشافت آخر کار میر ممدوح را روانه آنجا ساخت هر قدر که در تقدیم
درستی کار آن صاحبزاده والا تبار سعی بکار خواهند برد موجب سرسبزی دارین و مفاخرت کونین خواهد بود
رقعه چهارم خالصا صاحب مظهر اشفاق و مهربانی و مصدر اخلاق قدردانی سلمه الله تعالی اظهار آرزوی
مواصلت سامی از تکلفات دانسته بمطالب میگراید ملاحظه گرامی نامه که یاد از الطاف آن مظهر اعطاف
سیراد بزم انزوا دیده انتظار گردید بیت دلم کشود کشادم چو نامه ات گوئی + کلید باب گلستان دلکشائی
بود + از مدعی سکانبات نیازسمات که بقلم انجا در رقم آمده صورت اینست که از هنگامیکه در سرکار راجه
صاحب ابهنده رساله داری سربلندی یافته خدا آگاه است که روزی صورت آرام نیافته و بخواب دیده
و حرف استقامت حال بگوش خیال نشنیده گاهی بطرف ملتان و وقتی بطرف کوهستان و غیره اطراف
مامور میشود والا چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری بظهور رسد که فیما بین این و
آن نمانده بهر صورت از قصور اینمعنی تخللی در بنای نیازمندیها بطرف این خادم دیرین تصور
نه فرموده از زمره نیازمندان بیرون نشمارند و آینده در ترسیل رسل و رسائل هم تا مقدور تقصیر و تقاعد
نخواهد نمود و میر بشارت علی را در سلک بارگیران ملازم کنانیده شد انشاء الله تعالی بتدریج خدمتی که
شایسته او شانست بمنصه شهود جلوه ظهور خواهد یافت خاطر شریف جمع فرمایند زیاده بجز نیازچه گزارش
نماید رقعه پنجم برادر عزیز القدر ستوده خصال محمد جمال در حفظ الهی باشند بعد از دعوات وافیات
و شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند حمد الحمد که بفضله تعالی حالات اینجا مستوجب شکر و سپاس
خیر و عافیت آن برادر مستدعیست عرصه بعید بانقضا پیوسته که بوصول نسخه بهجت پیرا
طرب افزا نگشته خاطر بآن صوب متعلق میماند لازم که روداد آنجا مشروحا بقلم آورده باشند

که طمانینت خاطر از آن متصور است فیلان سرکار فیض آثار که بنا بر چرائی در انجا رفته اند بنا بر دریافت
خبرگیری شان قبل ازین شقه حضور بنام شان اصدار یافته که خبرگیری آنها بذمه خود واجب شناخته
تغافل نخواهند نمود و سوم بر شگال قریب سید برای بخت راتب آنها یک چپر مرتب کنانیده دهند و
دو من سن از انجا خریده رسنهای مستحکم طیار کنانیده بفیلبانان سپرد سازند و بدستور سالگذشته تفرقی
رویدگاه پرداخته بمحافظت آن جهد بکار برند و درینولا سوداگران از ضلع کابل داسهای بتی و آثار شیرین
و دیگر میوجات ولایتی آورده اند اگر در کار باشند اطلاع دهند که ازینجا خریده فرستاده آید زیاده چه
رقعه ششم اخوان صاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان دام اشفاقهم آرزوی استفاده خدمت
فیض منزلت سجده لیست که بدستیاری خامه دوزبان از عهده تحریر آن عاجز ناچار ازین وادی در گذشته
بتسطیر مدعای پرداز صحیفه شریفه بشرف صحت ذات ستوده صفات و استفسار احوال فدویت اشتمال
و دیرسی نیاز نامجات و تقیدات خبرگیری فیلان سرکار فیض مدار بتفرقی رویدگاه و دیگر کوائف
ورود فرمود ذریعه غرور امتیاز گشت فی الواقع بسبب انجام لوازمات شادی صاحبزاده والاتبار
که از سرکار درینباب تاکید بسیار و عرصه نهایت قریب است درین امر توقف رو نمود چرا که هر کارها
و مردم شاگرد پیشه را آنقدر فرصت نیست که بجای توانند رفت و الا چه امکان که عبودیت سرشت مصدر
قصور شود و از خبرگیری فیلان سرکار نوعی غافل نیست و نخواهد شد خاطر عاطر جمع باد حسب الارقام در
چپر برای بخت راتب فیلان و تفرقی رویدگاه بعمل خواهد آمد و دو آثار شیرین از سوداگران خریده
مرحمت فرمایند که مطلوبست و بتاریخ دوم شوال شادی کتخدائی مخدوم زاده مرزا صفدر علی بیگ
مقرر و معین گردیده اگر ارقام فرمایند مبلغ پنجاه روپیه بطریق نیوته بجناب مخدوم مکرمی گذرانیده شود منتظر
جواب است زیاده چه عرض نماید **رقعه هفتم** نقش طراز صحیفه سعادت سندی
حرف پرداز جریده بخت بلندی ستوده خصال برگزیده افعال گنجن لال بمرادات کونین
فائز بوده شادکام باشند بعد ادعیه وافیه بمطلب میگراید دیرگاه است که بمطالعه مسرت نامه
مباهجت طراز نشاط اندوز نگردانیده چشم دل بر شاهراه نگرانیست اگرچه بمقتضای زمانه و طبیعت
بشری که بیشتر مصروف تغافل است خوب معلوم و مفهوم است لیکن ایشان را از وضع
یگانگی بیگانه میدانند بنا بر آن بقلم می آید که آینده مصدر اینمعنی نشوند که شائسته

۱ نقطه صحیح طمانینت است بالضم و کسر نون اولی و سکون یا بمعنی آرام ۱۲

۲ بالکسر و سکون طاء دیده در گردن و وقوف دادن کسی را بر خود و بتشدید طا دیده در شدن و بر بالای چیزی برآمدن ۱۲

۳ بچیزی نگریستن بر چیزی وقوف یافتن ۱۲

۴ بالفتح شادمانی نمودن و شاد شدن ۱۲

آن سعادت منش نباشد و خاطر اینجانب اسر دم متوجه بخود شناخته احوال خیر و عافیت و روداد جنگ
که فیمابین نواب اسد الدوله بجانب علیخان بهادر و سکهانست مینگاشته باشند زیاده عمر باد رب العباد
بنواب قفقل ظلیل و سایه فیض پیرایه حضرت مخدومی مکرمی صاحب و قبله دام مفهیم بر مفارق
مستفیضان عقیدت نشان الی یوم التناد باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید
مراتب خضوع و افتقار که شیوه فدویت نهادان رسوخیت آثارست بعرض میرساند شرف نامه
عاطفت آگین مبنی بشکایت عدم رسی نیازنامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب اسد الدوله بهادر
در بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این ذره خاکسار افزود و قبله من از انتشار طبیعت و
تردد خاطر بسبب هنگامه سکهان شقاوت نشان که برپا بود در تبلیغ عرائض نیاز توقفی بمیان آمده
والا عمدا بی سببی ظهور قصور چه امکان دارد بهر حال شعر از بندگیت اگرچه دورم ولیکن بخیال در حضورم
لطف تو بود امید گاهم ٭ کافیست عنایت پناهم ٭ و حقیقت اینجا بر منوال که بسمت سنگه والی لاهور
با گروه بی شکوه باراده گرفتن پرگنات جالندهر و نواب صاحب عازم اینصوب گشته از قلعه چنار گذشته
بجنگ در پیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ در میان ماند آلاخر الامر نواب صاحب
ممدوح و نواب فیض طلب خان وغیره که در شجاعت و شهامت شهره آفاق اند از اندرون قلعه بیرون
آمده مانند شیران دلیر بر گروه شقاوت پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار کفار
بقتل رسانیدند و چند هزار کس از خمی ساخته و از عساکر ظفر پیکر قریب یکصد جوان بکار آمد و زخمی شدند
و نواب فتح و فیروزی سبارزان نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا صورت بست احوال این بود
که گذارش نمود از عقب آنچه خواهد بود بعرض عرض خواهد آورد زیاده چه عرض نماید **فصل دوم**
در پرداخت و شفقات و عرضداشت و معاملات هرگونه پروانه سیادت و نجابت بستگاه
شرافت و امانت پناه جلال حیدر بعافیت باشند چون بسرکار ضرورت زیاست و اجرای
توزیع چهارانی بعمل نیامده لهذا در تمامی محالات سرکار و بآن سیادت منش نیز تاکید رفته
یقین که زیاده تحصیل ساخته باشند زر تحصیل را ابلاغ نمایند و آینده تحصیل باقیات لازم شناسند در بنا
تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه بطراز عرضداشت در جواب پروانه
بعرض نواب صاحب قبله خداوند نعمت سرچشمه فیض و کرامت دام اقباله رسانند شقه خاص

۳۶ یکی بخت بخشدن بر سر
۳۷ بالفتح تاویب
۳۸ دلی یکسو بهم نزدیکی
یکی بیرا و بود بر افتاد
سخن چه از روز قیامت
بیشتر از فیض پیرایه
بسر برای مستفیضان باد
۳۹ بالفتح و بکسر نون
دیدن شهود در بازار
۴۰ در جای خود نوشته
۴۱ بالفتح کشادن
دل کشایش و نصرت
۴۲ بالکسر نامه
آسایش و صلاح
۴۳ روز شش
بزرگواری کرامات

مرحمت اختصاص در باب تاکید اجرای توزیع چهارانی فصل ربیع و ایصال نزد فصل مذکور شرف صدور و عز
ورود یافته عزت و امتیاز عقیدت طراز افزود خداوند من فدوی را سوای انصرام کار سرکار که هرگونه
بهبود در ضمن آن مضمن است کدام کار بهترین امورات است لیکن حیله سازی و روبه بازی زمینداران
اینحال بر بندگان حضور پرنور بی اظهار ظاهر از وقتیکه از آستانه دولت نقد رخصت بکف گرفته در
پرگنه رسیده صبحی شروع تحصیل جاری ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه درین عرصه بمعرض وصول آورده
انشاء الله تعالی امروز تا شام از اقبال خاوندان قریب پنجهزار روپیه دیگر تحصیل خواهند آمد ارسال
حضور خواهد ساخت و آینده تحصیل باقیات مقید و سرگرم خواهد بود زیاده مداد دولت و اقبال الازل
باد شقه نزد زمینداران و مقدمان مواضع ماهی و کوٹه و فرید پور بدانند درینولا موضعات
مذکور بدستور قدیم شامل پرگنه مذکور نموده شد لازم که خود هارا از ابتدای خریف سنه ۱۲۱۳ فصلی بجمعی تمام
نزد خصوصیت مرتب رای کنجهاریلال عامل پرگنه مذکور رسانیده بمالگزاری سرکار حاضر باشند و از
اطاعت مشار الیه بیرون نروند و باقی فصل ربیع سنه ۱۲۱۳ فصلی که بذمه ایشان واجب الادا است
بطور عامل مومی الیه ادا نمایند درینباب تاکید شدید پندارند زیاده چه نگارش رود پروانه طلب
کواغذ خصوصیت و موالات دستگاه خوشی رام حفظه عرصه ده روز منقضی گشته که در باب ارسال
کاغذ جمع خرچ جمع و صلباقی سنه الیه تاکید نگارش پذیرفته که زود تر ابلاغ دارند هنوز کاغذ مسطور
بشقه حضور نرسیده چون اینقدر تغافل و عدم تندهی در کار سرکار هرگز مستحسن نیست لهذا بکرر قلم آمد
که بمجرد ورود شقه کواغذ مطلوبه ابلاغ حضور دارند ساعتی تامل و توقف نورزند تاکید شدید پندارند زیاده چه
نگارش رود عرضداشت در جواب شقه ابغرض عرض بندگان عالی متعالی خداوند نعمت فیاض زمان و ام اقبال میرساند
شقه خاص کرامت اختصاص متضمن تقیدات ارسال کواغذات جمع خرچ سنه ۱۲۱۳ فصلی و جمع و صلباقی سنه الیه
شرف صدور یافت معزز و سربلند ساخت خداوند من از هنگام ورود فیض آمودش فکر ارسال کاغذ مطلوب
بحضور پرنور در پیش است لیکن از چند روز بهوانی سنگه سررشته دار را عارضه آشوب چشم لاحق حال بود
درستی کاغذ مومی الیه تعلق دارد ازین ممر توقف رو نمود والا چه طاقت که توقف می ورزید همین که مشار الیه
درد چشم فرصت دست داد کواغذات جمع خرچ مذکور درست کرده ترسیل حضور والا نموده بنظر
کیمیا اثر خواهد گذشت برسیدش فخیره اندوز عزت و امتیاز گردد و پرتهای جمع و صلباقی

مرتب میشوند انشاء الله تعالی در دو چهار روز ابلاغ عالیجناب خواهد نمود واجب بود بعرض رسانید
آفتاب عمر و دولت تابان و درخشان باد رب العباد شقه دیگر مشیخت پناه شرافت دستگاه شیخ حمدان
بعافیت باشند عرضی مرسله مع کاغذ دول پرگنه بابت سال ۱۲۱۶ فصلی بملاحظه در آمد سابع معروضات
گشت حاضر آمدن همگی زمینداران بنابر تصفیه معامله لازم و واجب لهذا انگارش میرود که بمجرد صدور پروانه
خود را مع تمامی عمله و فعله فائز حضور سازند بالمشافهه درستی گره بندی بظهور خواهد رسید زیاده چه ترقیم رود
عرضداشت در جواب شقه بعرض میرساند پروانه کرامت نشانه محتوی بطلب عمله و فعله بعجلت تمام کتر
غرا صدور یافته معزز و مفتخر گردانید عازم بود که بمجرد ارشاد واجب الانقیاد مع عمله و فعله مستفیض حضور
والا شود درین ضمن حکم سرکار بنابر شد کار مع مردمها شرف نفاذ یافت لهذا بر طبق حکم حضور مصالح
شد کار در مواضعات روانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت بعد فراغت [illegible] شد کار
عنقریب سعادت اندوز جناب فیضمآب میگردد زیاده حد ادب ایضاً بمساعی والرتبه بصاحب مصدر
کرم مخزن الطاف اتم سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را نهایتی نیست که بدستیاری خامه دو زبان بعرض
تحریر آرد لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیانش منعطف ساخته بجولانگاه مدعا می آرد
در نیولا از زوال بدکردار ناهنجار موضع محمدپور عمله پرگنه میرٹھ بوقت شب زراعت گندم قریه سلاده در
نموده بردند و زمینداران موضع مسطور سراغش بموضع مذکور رسانیده غله مسروقه بدمه اوشان ثابت و تحقیق
کردند چون ظهور این معنی در تعلقداری آنصاحب خیلی تعجب است و مقدمه طرفین بهر صورت واحد بنابر آن
تصدیع افزا شده توقع که نظر باین مراتب نموده دستک شدید بران فرقه کوته بین ناعاقبت اندیش
تعین فرموده غله مسروقه بمالکان مسترد گرانده دهند و آن مردم ناسزاوار را چنان سزا رسد که موجب
عبرت دیگران گردد انتظار جواب باصواب است و آینده بترقیم سامی نامجات مع کاروبار لایقه
یاد نمودن همانا خاطر مشتاق را شاد فرمودنست زیاده چه تصدیع در جواب ورود صحیفه میر صاحب
مکرم محبم کرم دام اشفاقهم بعد اظهار مراسم شوقیه که مبرا از رسمیات عرفیه است بتسطیر مدعای ضروری پردازد
بمنیقه گرامی و وثیقه سامی مشعر آنکه مفسدان موضع فلانی عمله پرگنه مقبوضه مخلص بوقت شب عمله
موضع فلانی متعلقه آنصاحب بدزدی در وکرده آورده اند وصول اعطاف شمول آورد از انجا
که مشحون کلمات لطف سما بود نشاط خاطر افزود فی الواقع بطرفین بجز نقصان متصور نیست

۳۹

بموجب احکام شریف بمجرد وصول سامی صحیفه دستک شدید بطلب زمینداران موضع مذکور تعین ساخته
همینکه حاضر می آیند غلهٔ مسروقه تمام و کمال بمالکان داده خواهد شد و سزای واقعی بهنگامه پردازان نامنظم
خواهد رسید بهر صورت خاطر عاطر جمع باد بحسب دیرین خادم قدیم تصور فرموده مدام بتر قیم نامهٔ عاطفت
عاطفت پیرایه فرما باشند پروانهٔ حضور در باب استرداد مواشی خلت و مولات دستگاه چودهری
رام سهای محفوظ باشند عرصه سه ماه روبانقضا آورده که ده دوازده نفر گوجران موضع دولت پور
چار رأس گاوان و هفت رأس گاو ایشان از صحرای موضع فرید پور جاگیر گرامی قدر مکارم علیخان
حی کرده بردند اقلی میگردد که بتعجیل عجیل اسان مذکوران مسترد گرانده دهند و سرکنده و غیره اسباب
چهپر بندی و جنس که در قلعهٔ آنجا موجود است برچهکاره بار کرده ابلاغ دارند درینباب قدغن بلیغ پنداشته
بموجب ارقام بعمل آرند عرضداشت محتوی بر چند مقدمات میرساند عرضی مرسلهٔ سابقه مغز بملاحظهٔ عالی
شده باشد امحال نوشت قبولیت از همه هزار عان گرفته سرچشمهٔ تحصیل جاری ساخته بنا بر سرانجام زر
و سنگات سوار و پیاده امر نموده انشاء الله تعالی باقبال عالی بتعجیل زر باقیات بعرض وصول
بدرآورده ایصال حضور مینماید و مبلغ پنجاه روپیه که بابت تقاوی سنه ۱۲۱۸ فصلی بذمهٔ کشنا جاٹ
زمیندار موضع بهلانوه اند موی الیه وقت شب مع عیال و اطفال فرار شده بموضع ماهی زمینداری
آبادی او دور رفته آباد گردیده بابت طلب مبلغان تقاوی سپاهی را نزد نامبرده فرستاده بود از
بمجرد جواب صاف او و گوجران که زمیندار قدیم موضع مذکور اند بسبب سختی کنکوت سالگذشته گریخته
بود و حال پیغام میدهند که اگر بازماندگان حضور در موضع مذکور بشرط حق و حق آباد سازند لاکلام
خود باقی سرکار ادا سازیم و در کاشت نیشکر و غیره پردازیم درینباب هرچه امر واجب بود بعرض رسانیده
شد در جواب عرضداشت امانت پناه خصوصیت دستگاه رکنت لال بعنایت باشند عرضی مرسله
بنظر درآمد معروضه بموضع آنجا سید گرفتن قبولیت از زمینداران و اجرای چشمهٔ تحصیل بموقع و بجا
نظر بعد رکه در تحصیل زر تعمیل بکار برده موجب حسن تدبیر ایشانست و احوال و بفرار نهادن کشنا
جاٹ از راه شرارت و کوته اندیشی از موضع بهلانوه رفتن و پیغام آبادی زمینداران قدیم
موضع مذکور پیرایهٔ ایضاح یافت چون مدعا از آبادی دیه و دل جمعی تحریر و دست و وصول
باقیات سرکار از زمینداران بمرتبهٔ تحقیق خواهد بود گوجران را آباد نمایند و مبلغان از کشنا جاٹ

لجا میرونده انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهند شد که نامزد بسزای خود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد شقه
مشتمل بر چند مقدمات مفت و عوالی مرتبت بدرالدین بیگ بعافیت باشند چون موضع سانیله و راجوپور
فرنگی که تفویض خصوصیت مرتبت جواهر سنگه بود الحال بموجب استدعای ایشان باز شامل پرگنه
کرده شد و خصوصیت مرتبت مذکور عوض زمینداران دهات مذکور بابت معامله آنها رقعه مبلغ دو هزار
روپیه از دوکان لاله جیسی رام و هری رام نویسانیده داخل سرکار نموده بودند زر بسرکار موصول
شد تا حال زمینداران مذکور ادای زر ساهوان مسطور که بذمه آنها واجب الطلب است نساخته
از انجا که این مردم بتقویت سرکار زر میدهند باید که دستک شدید نموده زرشان وصول کرانده دهند
در سید ساهوان مذکوران گرفته بحضور بفرستند درینباب تاکید مزید پندارند عرضداشت بطلب
رسید بهاولی غله موضع شکرپور نموده غله بموجب نرخ بازار فروخته زرش بصحابت امانخش هرکاره
ارساله اشته برسیدش سرمایه افتخار یابد و بنابر کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت وغیره عازم بود
فاما بدون منصف و کتبه ها و پهره از رفتن آنجا متوقف مانده امیدوار است که سه چهار نفر منصف
و دو کتبه و پنج شش پهره چقماقی از سرکار بانصوب مامور شوند که بعجلت تمام کنکوت ساخته تحصیل آنجا
پردازد و شانزده هفده قریه که جمعی مشخصه اند اگر حکم شود بموجب کنکوت کرده آید واجب بود بعرض رسانند
شقه در جواب گرامی قدر عوالی مرتبت نگین نام بعافیت باشند عرضی مرسله شعور بر نیکه بهاولی
غله موضع ساخته غله فروخته زرش ارسال حضور نموده داخلایش از دفتر مرحمت گردد و درخواست
منصف و کتبه و پهره ها بنابر کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت و کنکوت مخفی مواضعات و پیمایش
دهات مشخصه مبلغ یکهزار و دو صد روپیه مرسله بنظر در آمد معروضات بوضوح پیوست داخلایش
بوقت فارغ شدن بدربار خواهند یافت و کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت که تجویز نموده اند مستحسن است
و دهات مشخصه که بموجب قرار داده اند بعمل آرند بموجب استدعای ایشان منصف وغیره از حضور روانه نموده
خواهند شد زیاده چه اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت دستگاه ابوالحسن بیگ در حفظ الهی باشند
قبل ازین پروانجات سرکار جهت فرستادن مردم پلیتن و سواران بنابر تصحیح موجودات بتمامی محالات
سرکار بنگارش در آمده بایشان نیز ارقام میرود که مردم سوار و پیاده همراهی متعینه خود را هم جلد
برای تصحیح روانه سازند اهمال نورزند زیاده چه تاکید رود رقعه در معاملات برادر عزیز القدر

عزیز جان محمد خان همواره بمراتب اعلی فائز باشند بعد شوق ملاقات فرحت سمات واضح باد که
ایشان بطرف خانه بدر یافت آمد که خدمات سائر باغات از سرکار صاحبان انگریز بهادر بنام آن
عزیز القدر مقرر میشد و آن گرامی قدر با وجود ذمه داری ساهوکار بهانه کار ضروری خانه کرده گذاشته
آمدند غیر از دانائی ایشان چه تصور بدهد آید پیش ازین که بست و چهار ماند و بلکه ارادهٔ سفر شتابند و
احوال که بفضل الهی صورت برآمد کار ایشان نظم آمده بود آن عزیز تاب جلوه گری شاهد مقصود نیاورده گذاشته
آمدند و در عالم اسباب بدون علاقه گذاره نتوان شد لهذا بالقلم آمد که بر آنشب خود را در نیجا رسانند یا قلمی نمایند
که اینجانب انجا رسد و تا یکدیگر صلاح نموده کار مسطور گرفته شود زیاده چه بر طراز دستخط حضور مشتمل بر چند
نصائح عزیز القدر لالا کچهمن سنگه حفظه عرضی مرسلهٔ ایشان مشعر بر اینکه بعضی مقدمان موضع راجپور تعلقه
پرگنه دیوبند را حکم بوعلیخان عامل پرگنه کرانه گرفته برده از نظر گذشت حقائق مسروضه بوضوح پیوست
زهی هوشیاری و خبرداری که با وجود اصدار حکم حضور در مقدمات حفاظت ایشان از خواب غفلت
روبه بیداری نیاورده خیریت است اینجانب درین مقدمه خطی بجنوکر نیل جب لوئی اختر بهادر و یک
نوشته دیگر روانه نموده است انشاء الله تعالی صبح و شام زمینداران مسطور خلاص شده خواهند آمد آینده
چنین غافل نشوند زیاده چه تاکید چه نگارش رود در قصه برادر عزیز القدر گرامی منش حفظه مکاتبه بطراز
وصول بست شمول آورد دریافت حقائق گردید همگی احوال بست چودهری [illegible] ساخته فرمودند
که در کاغذ اینجانب اصلا اتفاق نیست که جای اندیشه باشد چنانچه بزرگان گفته اند شعر تو پاک باش و
مدار از کس باک [illegible] ناپاک [illegible] اهلکاران سرکار [illegible] کاغذ اینجا
بجمعی خود نمایند و در چند مقامات که حرف گیری کرده اند صورت آنست که مبلغ [illegible] و انکار بموجب
معمول قدیم و پائمالی بدست آورد و دستخط حضور پرنور و سلیمان [illegible] بموجب پروانجات والا باقی بقایا
که قلم انداز نموده اند این همه رضی خداوند است غیر بهر طور که خواهند گزاره نموده خواهد شد لیکن باقیات
سالگذشته فصل نیست سند الیه نخواهد ماند و سال حال [illegible] اگر گرفته خواهد شد مخلص همگی سوال و
جواب متصدیان بخدمت چودهری [illegible] اظهار نموده چودهری صاحب باتفاق راؤ صاحب همین سوال و
جواب کور قرار ساخته کاغذ سپرد نمودند و فردی همراه چودهری صاحب تشنید خدمت میشود بنا بر
اطلاع بقلم آمده زیاده چه بطراز پروانه سرکار در مطلب بیعای چوبی رفت تا [illegible]

۱ بهر حرکت و دوری میان دو چیز دور شدن دو چیز از یکدیگر منتخب اللغات ۲ بایک دیگر مخالفت کردن یکدیگر منتخب اللغات

میر محفوظ حسین حفظه بیمهای چند برای فراشخانه سرکار مطلوبست اندازگارش میرود که آن رفعت مآب
دو هزار سیخ از پرگنات متعلقه خود بزودی تمام سرانجام نموده ارسال دارند درینباب تاکید اکید و قدغن بلیغ
بلیغ شده پروانه در طلب ها امانت آب زنجیر برای محفوظ باشند پنجاه رأس نر برای صرف عید الضحی
در حضور مطلوبست باید که نرهای کلان و فربه از دهات پرگنه چهپرولی سرانجام نموده زود ارسال حضور دارند
و تقیید بلیغ بکار برند که نرها بیمار و لاغر نباشد درینباب قدغن شمارند مرقوم هفدهم شهر ذیقعده سنه ۱۲ جلوس
شقه در سند خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت فوجداری و امانت پرگنه فلانی من ابتدای
فصل ربیع سنه ۱۲ فصلی از تغیری فلانی بنام خان عالیشان حبیب الله خان مقرر شده باید که بلوازم
مراسم آن براستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارند و در بند و بست و تنبیه
و تادیب مفسدان و سرتابان و حفظ و حراست زیردستان و باگزاران قرار واقعی کوشیده در آبادی
و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال واجب مساعی جمیله رسانند و ذمه رعایا باز نگذارند و چیزی نیز
معتبر بخرج نیارند و کاغذ موافق ضابطه بدفتر رسانند باید که چودهریان و قانونگویان و زمینداران
و عمال سرکار سطور خان موصی الیه فوجدار را امین مستقل دانسته این خدمات را بدستور شناسند و در اطاعت
و فرمانبرداری او که موجب رفاه خلایق و رعایا و دولتخواهی سرکار خواهد بود سر موی تجاوز و تفاوت
ننمایند تاکید نزید و اند ایضاً در سند خدمت فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری
پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد سوای سایر بهره خان رفعت نشان
محمد فیض الله خان من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲ فصلی مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن قرار واقعی
پرداخته در بند و بست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه و تادیب مفسدان و حفظ و حراست
زیردستان واقعی کوشند و در آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا تشخیص و تحصیل
بالواجب مساعی موفوره بکار برده دامی بر ذمه رعایا باقی نگذارند و هندویات متواتر ارسال دارند و سر شقه
کاغذ موافق ضابطه بدفتر خانه معلی میرسانده باشند و دامی بدون سند معتبر الوصول نگذارند باید که چودهریان
و قانونگویان و رعایای پرگنه مذکور مشار الیه را امین فوجداری مستقل دانسته بلواحق این بات
یاد متعلق شناسند درینباب تاکید اکید دانند ایضاً شقه رفعت مآب بحکم سنگه حفظه الله
حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافت

شاهجهان آباد بدستور سابق بعهدهٔ آن رفعت مآب بحال و برقرار است باید که بجمعی و استمالت تمام بکار
متعلقه پرداخته زر آمدنی آنجا را ارسال حضور نمایند و بدون پروانهٔ مجدد و بکسی تنخواه ندهند درینباب
تاکید شمارند تحریرا فی التاریخ دوم شهر ذیقعده سنه ۱۲۱۷ معلی سند خدمت دیوانی حسب الحکم معلی خدمت
دیوانی پرگنات بالسی و مهم کارهای سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آبادی الضمن
از ابتدای ایلان ایل سنه والا برفعت پناه فیض الحسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی دیانت و
راستی بلوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته در مادهٔ تشخیص جمع و گرد آوری مالواجب و از دیاد
و آبادانی و استمالت گزاریان تاکید بلیغ نموده خصوصا در صیانت پرگنات و گنجیات و عمال و عملهٔ فعلیه
سائر محالات بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کند که در مال سرکار دولتمدار بوجهی حسنات نقصان راه
ندهد و رعایا مالگزار از آسیب و آزار در امان بوده هر حال و فارغ البال و کسب پیشهٔ خود قیام نمایند
و جمیع آنمحالات سال بسال بیفزاید و محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده دامی و درمی بذمهٔ
رعایا نگذارند و در کوتهٔ خزانه بهر خود نگاه داشته بی کدام سند معتبر حضور بخشی نیارد و احتیاط و اهتمام بجا
آرد که عاملان و گماشتگان آنها بر اخذ ابواب ممنوعه درگاه خلائق پناه اخراجات اندلمال بروا
بالادستی اقدام نتوانند کرد و در سرشته کاغذ و دفتر ضابطه و دستور فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده بدفتر
والا ارسال اندیشه باشند میباید که جمیع امینان و عمال و چودهریان و متصدیان و مزارعان جمهور سکنهٔ
آنمحالات موالیه را دیوان مستقل دانسته دست تقیدی موالیه در اجرای امور مضافه آن خدمت قوی
ساخته در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار والا و برآمد کار رعایا
رعایا بود باشد بیرون نروند درینباب تاکید دانند سند خدمت داروغگی چون حسب الحکم اعلی
خدمت داروغگی عدالت پرگنات گوتیانه و لودهانه و کاندله و شاملی سرکار سهارنپور مضاف
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بجان عالیشان سمو مکان فتح یار خان مقرر و مفوض گشته میباید
که متکفلان مهمات دار العدالت انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی شرعیه باتفاق ثابت خان
و مشار الیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم
رسانیده باشند و در احقاق حق و رفع باطل محافظت کمال بکار برده آنچنان کنند که سر مو
خلاف شرع بعمل نیاید سند خدمت داروغگی چون بموجب حکم جهان مطاع

۱ بالضم و تشدید و دال مشتق و کرده شده ۱۲
۲ بالضم و فتح تا و تشدید جم از حل و دشوار و کار سخت و شدید ۱۲ منتخب اللغات
۳ بالفتح بالای و گرانبها و ارزان ۱۲ منتخب
۴ احتیاط استوار کردن و گرو فرو رفتن و گرو و نزد کسی بودن و پیش کار سے کردن
۵ بالفتح و الکسر سوی جامع اوراق و جمع
۶ منتخب اللغات
۷ بالفتح سخن را نظم و ترتیب دادن سر و سرشتن ۱۲
۸ بالفتح تن آسان و فراخ عیش شدن ۱۲

خدمت داروغگی سایر پرگنه لکھنوتی سرکار فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد مرقوم حسب الضمیمه
بفلانی تفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و ضبط
و ربط محصول محال مسطوره و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان باهتمام تمام پرداخته آنچنان کند که دامی و
درمی در مال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه بر خلائق اصلاً و مطلقاً بعمل در نیارد و سررشته
آمدنی محصول آن محال و جمع خرچ تحویلدار ماه بماه و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل در فصل بدفتر
معلی میرسانیده باشد و کوتهٔ خزانه بمهر دیوان و بمهر خود معمور نمایند و بکدام سند نامعتبر حضور بخرج نیارد
و میباید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت متعلق مشار الیه شناخته
از سخن صلاح او کشتن تضمین کفایت سرکار و آبادکار باشد بیرون نروند خدمت مشرفی حسب الحکم
اعلی خدمت مشرفی پرگنه جهجهر متعلقه صوبه فلانی از تغیری فلانی بفلانی مقرر و مفوض گشته باید که کما ینبغی
بلوازم و مراسم خدمت مامور بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری مهمل
و غیر مرعی نگذارد و احتیاط کند که در معاملات آن محال فوت و فروگذاشت بوقوع نیاید و
سررشته کاغذ با ضابطه بدفتر والا درست نموده بسفر شاده باشد میباید که چودهریان و قانونگویان
عمله و فعله آنجا خدمت مسطوره بمشار الیه مستقل دانسته دست تقیدی او در اجرای امور آن خدمت
قوی دارند و متصدیان مهمات محال و اقبال پرگنه بر ناده سرکار فلانی مضاف صوبه فلانی
بدانند که چون بموجب بلیغ قضا تبلیغ خدمت قانونگوئی پرگنه مذکور بدو بست از ابتدا آماه فلان
حسب الضمن بخوشی رام مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم آن خدمات پرداخته در دولتخواهی سرکار
و رفاهیت رعایای مالگذار و افزونی تردد و بیش آمد پرگنه مساعی جمیله بکار برده و موازنه و دستور العمل
مال و سایر دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برایا را از
حسن سلوک خود راضی داشته پیرامون ملت و تعدی وجه نگردد و بدعتی احداث نکند و بطمع و توقع و اخذ
ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید که بموجب بندگانی مشار الیه را قانونگوی دو بست پرگنه مسطوره
دانسته دست تقیدی او در امور مضافه این خدمت قوی شناخته دیگری را سهیم و شریک نگردانند
و سخن صلاح سابق او که هر آئینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد
اختیار نمایند در بیانات تاکید دانند و در سند خدمت قوطه دار حسب الحکم

والیخدمت فوطه داری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد من ابتدای
فصل ربیع ایلان ایل بطبق ضمن معتبرت آثار بجاگل مال مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت
مسطوره پرداخته طریقه احتیاط و راستی از دست نه دهد زیرا که از آمدنی مال و سایر فراهم شود موافق ضابطه
معین و اخل کوشه خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بی سند حضور دامی بخرج نیارد باید که متصدیان
مهمات پرگنه مسطور مومی الیه فوطه دار مستحکم دانسته وجوه آمدنی بهمه جهت تحویل او میکرده باشند و در فوطه خانه
دیوان و داروغه پرگنه مذکور بمهر خود مقفل داشته بی یکدیگر بست و کشاد نسازند و رینیاب تاکید کنند
نوشته سند جاگیر متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه جوالاپور سرکار فیض آباد مضاف صوبه
دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند که چون بطبق فرمان والاشان واجب الاذعان بست و پنجم شهر
رمضان مبارک سنه ۱۰۰۰ موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام روشن شاه وغیره درویشان با فرزندان
من ابتدای ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقوم را نسلا بعد نسل و بطنا بعد
بطن در وجه انعام آل شمغای مشار الیهم مع فرزندان و نسبت تصرف آنها واگذارند و بهیچ وجه مداخله
و مزاحم نشوند و بنا بر تاکید اکید در هر سال سند مجدد طلبند تحریر بتاریخ بست و ششم شهر جمادی الاول سنه جلوس
نوشته سند جاگیر حسب الحکم جلیل القدر موضع جلال پور علی پرگنه بیدر من ابتدای سنه فلانی هجری حسب الضمن
در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار دولت مدار مقرر شد باید که چودهریان و قانونگویان
و فراز خان و سایر رعایای موضع مذکور مومی الیه را جاگیردار خود دانسته بالواجب حقوق دیوانی را
موافق ضابطه و معمول خود جواب میگفته باشند و بسبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه ایا
را از حسن سلوک و معاش پسندیده خود راضی و شاکر دانسته در هر وقت که نصیحت سالم بر رعایا مجرا
نماید و اصلا و مطلقا مرتکب ابواب ممنوعه در کار جهان پناه نگردد و بدعت تازه احداث نکند
دانند نوشته در سند قضا حسب الحکم جهان مطاع خدمت قضا پرگنه بهادر گره از تغیری قاضی احمد علی
بشیخت مآب قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته میباید که تا احداث فرمان عالیشان که متعاقب دست
شده بسر رسد بطبق احکام بر العمل نموده مشار الیه قاضی آن محال دانسته دست تقیدی

مومی الیه را در امور مضاف بخدمت قوی و مستحکم دانسته دیگری را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای
احکام شرعی در هر باب محمد و معاون قاضی مسطور باشند شقه در سند خدمت صدر الصدور
گماشتهای جاگیرداران گروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد
را اعلام آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه
و قریات متعلقه آن از تغیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان ولد مسیح الزمان حسب الضمن مقرر و
مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم منصب مذکوره قیام نموده در فیصله قضایا و حقوقات و ادای حدود
و اقامت جمعه و جماعات و ترغیب مردم و نکاح متن لاولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب و انتظام
و تعیین اوضاع و نصب قوام مساعی بوفوره بتقدیم رساند باید که بر طبق حکم فیض شیم عمل نموده مشار الیه را
قاضی آنجا دانسته دست تقیدی مومی الیه بجمله امور متعلقه آن خدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک
او ندانند و کواغذات و سجلات را بمهر او معتبر شمارند درین باب قدغن دانسته حسب المسطور عمل آرند
طریقه تحریر سند چودهرائی چون خدمت چودهرائی سنگه دی مهابن متعلقه سرکار فلانی مضاف
صوبه دار الخلافت اکبر آباد از تغیری فلانی بچودهری رای سنگه مقرر گشته باید که در امور مضافه آنجا
مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده آنچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار سنبل آرد
رفاهیت سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک با آنجماعه مسلوک دارد و از احدی
بوجه من الوجوه طمع نماید درین باب تاکید اکید دانند طریقه تحریر سند دخدمات از طرف امرا
امانت آب گلا برای محفوظ باشند عزت آثار گنجن لال العلاقه فوطه داری مصارف شمارند و مبلغ
یکهزار روپیه فوطه داری پرگنه فرید آباد مقرر و مامور نموده شد لازم که نامبرده را العلاقه مفوضه مستقل
دانسته داخلان تمامی پرگنه بدکان مومی الیه میکنانیده باشند دامی سوای دکان فوطه دار از مبلغ
یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بمومی الیه وصول کنانیده دهند درین باب
تساهل و اهمال نه ورزند قدغن شمارند شقه عزت آثار القدر بهوانی سنگه بعافیت باشند در تیولا
فوطه داری پرگنه بالنسی من ابتدای سنه ۱۲۰۴ فصلی از تغیری دهرم داس فوطه دار بعزت آثار حسب الامر
حضور مقرر و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشار الیه داخیل در کاروبار نموده عهده مرقوم بطور الاندکر
واگذارند و دیگری را سهیم و شریک در کار مفوضه اش نگردانند و سوم بهیت از زمینداران

قدیم بدانند ثانیاً آنکه چهل و چهار جلد چه سه از پرگنه ایشان بحسب معمول فصل بفصل وجه طلب است
منجمله آن بست جلد بحضور رسیده و بست و چهار باقیست باید که از دیهات پرگنه طلبیده ارسال حضور نمایند
تاکید دانند حکم صادر متصدیان و اهلکاران حال و استقبال پرگنه میرٹھ مضاف صوبه دار الخلافت
شاهجهان آباد بدانند رفعت مرتبت فتح علیخان کنبوه موازی یکصد بیگه اراضی خارج از جمع افتاده لائق
زراعت از سواد قصبه بسطور طرف پٹی افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای فصل ربیع
سنه ۱۲۱۶ فصلی پیموده و چک بسته به تصرف رفعت مرتبت خان مشار الیه واگذارند و بوجه من الوجوه
مزاحم و متعارض نشوند درینباب تاکید مزید دانند حکم صادر عمالان حال و استقبال پرگنه لودهیانه سرکار
سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند موازی یکصد بیگه سخته زمین بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت
از پرگنه مذکوره در وجه مدد معاش مولوی محمد تقی نموده شد باید که اراضی مزبوره حسب الضمن بمشار الیه
مقرر دانسته پیموده و چک بسته بتصرف موصی الیه واگذارند و بوجه من الوجوه مزاحم و متعارض نشوند و
در امور مرجوعه مفوض الیه مراتب امداد و اعانت بعمل آورده باشند که صرف ما یحتاج خود نموده بدعای
ارتفاع جاه و حشمت مواظبت نمایند درینباب تاکید مزید انگاشته حسب المسطور بعمل آرند شقه در باب
مزاحمت غله گرامی قدر گنپت لال حفظه ازین قبل شقه سرکار در مقدمه عدم تعارض اراضی ملک
[illegible] که در موضع فلانی واقع است بر طبق معمول صادر یافته بود چون بوضوح پیوست که در فصل خریف
یکدانه بمشار الیه نرسیده ظهور انیمعنی چگونه تصور توان کرد بنابر آن مکرر تاکید بلیغ نگارش میرود که بحسب
معمول غله فصلین بموصی الیه بدهند درینباب تاکید دانند نشود که باز نالش بحضور برسد زیاده چه قلمی رود
شقه در باب [illegible] متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد
بدانند چون مولوی حیدر علی در عبادت و طاعت و تقوی موصوف است و بهیچ وجه معیشت ندارد لهذا
نظر بر استحقاق مشار الیه مبلغ هشت روپیه یومیه بتصدق فرق بندگان حضرت قدر قدرت بر
آمدنی مال پرگنه مذکور مقرر نموده شد باید که وجه یومیه مسطور را هر روز بلا ناغه بمشار الیه رسانیده
قبض الوصول ماه بماه میگرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعای ازدیاد عمر و دولت ابدیت
مواظبت می نموده باشند درین باب تاکید مزید دانند شقه رفعت مآب فلانی محفوظ
باشند یومیه داران پرگنه بالا التماس نمودند که مبلغ هفت روپیه یومیه عاگویان بقدر مختلف بموجب نسخه

دفتر خالصه شریفه از قدیم مقرر و همیشه یافته اند امیدوار فضل و کرم که پروانه حضور از سرکار مرحمت شود لهذا
قلمی میگردد که وجه یومیه مسطور القرار مختلف من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۱۴ فصلی مطابق سنه ۱۲۱۹ سعلی بعد
قبض یومیه داران بمجمله آمدنی مال پرگنه مزبور میدهد باشند ایضاً عمال حال و استقبال پرگنه چرتهاول محال جاگیر سرکار بدا
حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد و میخواهد که بقیة العمر باعتکاف در عبادت الهی
صرف نماید لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه نموده ده آنه یومیه بحساب دو ازده ماهه بر آمدنی پرگنه مذکور مقرر نموده شد
لازم که وجه مقرره روز بروز بلا ناغه بموی الیه سانیده قبض الوصول میگرفته باشند ثانی الحال بموجب پروانه قبض الوصول
مجرا و محسوب خواهد شد شقه گر امیقدر رسید روپیه مخفوظ باشند مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن بست و پنج روپیه میشود برای
تحریر جنس کاغذ غیره بزمینداران موضع فلانی بسر بلند خان از آن گر امیقدر رسانیده شد لازم که مبلغ مذکور
بمشار الیه سانیده قبض الوصول بگیرند و در حساب محسوب و مجرا خواهد شد در ینباب تاکید دانند تحریر فی التاریخ
بست و پنجم شعبان سنه ۱۲۲۵ هجری طریق تحریر پتهه قول و قرار آنکه پتهه متعهد پرگنه ڈ اسنه باسم گر امیقدر مکارم علیخان
بهادر چون خدمت امانت فوجداری پرگنه مذکور مضاف صوبه دار الخلافت فلانی بعوض مبلغ هفتاد
هزار روپیه که نصف آن هشت هزار پانصد روپیه میشود بابت فصل ربیع سنه ۱۲۲۵ فصلی از مال و ابواب
جهت بعد وضع خرچ سه بندی و انعام و نانکار و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خان مذکور تعهد کرده
داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب اقساط ذیل داخل خزانه سرکار نموده داخله حصول نماید اگر خدانخواسته
آفت ارضی و سماوی و پائمالی افواج یا تصرف کسی زبردست رو دهد بموجب کاغذ دستخطی چودهری
و قانونگویان پرگنه و تحقیقات امین سرکار و بر بست پرگنه جوار مجرا یابد اگر بر تقدیر ماهین فصل
پای غرل بمیان آید کاغذ امانی بعد مجرا دادن اخراجات پرگنه و سه بندی فهمیده خواهد شد کم و کاست
و کم تر در ذمه خود شناسند و از ربیع الاول لغایت بستم ربیع الثانی و جمادی الاولی لغایت
آخر جمادی الاخری تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول سنه ۱۲۲۴ فصلی ایضاً پتهه باسم حقیقت و سام رتن
زمینداران موضع سرور پور عمله پرگنه سردهنه باید که زمینداران مذکور بخاطر جمع در تردد و زراعت
سالتمام پردازند انشاء الله تعالی بروقت درو زراعت بموجب تفصیل ذیل بعمل خواهد آمد
نقدی فی بیگه ——— غله از روی کنکوت ———
فصل خریف ——— فصل ربیع ——— نصفی حصه پنج آثار خرچه بمن تحریر فی التاریخ

بست و پنجم شهر رجب سنه ۱۲۳۵ فصلی طریق تحریر قبولیت منکه گلابرای و رام سنگه زمینداران موضع
بهلانوه عمله پرگنه سردهنه ایم مبلغ چهار هزار روپیه سکه حالی از مال و اسباب همه جهت بابت فصل
خریف سنه ۱۲۳۵ فصلی برضا و رغبت ذمه خودها قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب اقساط بر بست
پرگنه داخل خزانه سرکار نمائیم اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان محرا یابیم بنابران اینچند کلمه بطریق
قبولیت نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ پنجم شعبان سنه ۱۲۳۵
طریق تحریر مچلکا منکه سنتا و نهال زمینداران موضع چهور عمله پرگنه سردهنه ایم چون بحضور رفعت و
عوالیمرتبت نواب مظفر الدوله مظفر جنگ نوشته میدهم و اقرار مینمایم بر نهجی که موازی هفت صد بیگهه
پخته اراضی تردد کاشت فصل خریف سنه ۱۲۰۵ و هفتصد بیگهه پخته اراضی کاشت فصل ربیع سنه الیه در ده خود
نمائیم اگر از تعداد مچلکا کمی در کاشت شود محصول آن بموجب قرارداد سرکار داخل نمائیم بنابر آن اینچند
کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که ثانی الحال بموجب سند و دستاویز بعمل آید پروانه معافی زمین
موچکنامه اراضی باغچه باسم شجاعت نشان احمد علیخان موازی چهارده بیگهه اراضی پخته بنگر آلی بنجر
افتاده خارج جمع لائق زراعت از سواد قصبه سردهنه سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافت
شاهجهان آباد برضامندی مقدمان قصبه مسطور باتفاق چودهریان و قانونگویان جریب کشان بحدود و اراضی
معینه پیموده چک بسته حوالهٔ مشار الیه نموده باید که حاصلات آنرا فصل بفصل و سال بسال صرف احتیاج
نموده بدعای دولت ابد مدت بندگان حضرت قدر قدرت مواظبت و اشتغال نموده باشند

عرض ——— طول

صدود اربعه	شرقی	کمال	غربی	جنوبی	شمالی		
	پیوست	سباغ محمد جمال ولد محمد	ملحق بزمین جالوه کاشت آمدین	ملحق بشاهراه عام	ملصق بقطعه زمین احمد یار نانو		

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲۳۴ هجری مطابق سنه فلان طریق تحریر تمسک فتح علیخان ولد
قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن هفت روپیه [illegible]
[illegible] روپیه نیم آنه سود ماهواری مقرر کرده بطریق قرض گرفته ام اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود
بسبیل قسط بندی [illegible] روپیه ماهواری میداده باشم هیچ عذر بمیان نیاورم بنابر آن اینچند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد که
ثانی الحال سند باشد تحریر دوم صفر سنه ۱۲۰۵ هجری طریق تحریر حاضر ضامنی منکه رحمت علی
ملازم سرکار ام نوشته میدهم و اقرار مینمایم بر نهجی که شیخ قادر علی را بضامنی خود

در سرکار فلانی نوکر کنانیده ام اگر مشار الیه بی اجازت سرکار برخاسته رو دیا از تحویل خود چیزی گم کند
حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابر آن اینچند کلمه بطریق حاضری و ضمانتی
نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد **قبض الوصول** منکه تفضل حسین سالیانه دار پرگنه جهروی فلان
مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه نه آنه سکه دهلی که نصف آن بست
روپیه چهار نیم آنه میشود بابت سالیانه ۱۲۰۰ فصلی از سرکار فیض آثار نواب ظفر الدوله بهادر ظفر یار خان
تحویل لاله عشق لال خزانچی وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم دامی و درمی بابت سنه الیه در سرکار
باقی نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت
بکار آید **طریق تحریر قرار خطی** منکه قطب خان ولد دلیل خان ساکن سنبل ام چون مبلغ نه روپیه بابت فیصله
یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود بمنصفی سرکار وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم و
از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شدم هیچ قضیه و خرخشه فیما بین باقی نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه
بطریق لاد عوی نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید **طریق تحریر وکالت نامه** منکه مسماة زیب النساء
بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن ام پور روزینه دار پرگنه سرساده متعلقه ضلع سهارنپور ام چون
مبلغ دو آنه یومیه بحساب ده ماهه سال تمام بر آمدنی مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است و همیشه از دست قادر علی
وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته آمده ام گاهی از دست وکیل مسطور تفاوت در وصول نشده لهذا بازمواجب
را برای وصول کرده آوردن روزینه مرقوم مختار نمودم و از کرده او ابا و انکار نیست بنابر آن اینچند کلمه
بطریق وکالت نامه مختار نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر تاریخ
فلان سنه فلان **طریق تحریر حیات نامه** منکه مسماة فلانی بنت عبد المجید زوجه امام بخش
ساکن قصبه بروت روزینه دار پرگنه فلانی آنکه مسمی محمد فاضل و عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در عدالت بعیت
غرا قصبه مزکور حاضر آمده شهادت دادند که مسماة مرقومه الی هذا الیوم تا تاریخ پنجم رمضان ۱۲۰۶ هر لقید حیات است
بنابر آن اینچند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید **طریق تحریر کاغذ توجیه**
توجیه سالیانه روزینه باسم عماد الدین سالیانه دار لکهنوتی سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافت
اکبر آباد آنچه موافق معمول بموجب پروانه مهری بندگانعالی متعالی بود من ابتدای بستم رمضان ۱۲۰۳ لغایت
چهاردهم جمادی الآخره ۱۲۰۹ از آمدنی مال دو پرگنه مسطور داده شد **ایضا** یادداشت آنکه توجیه وصول

۵۱

روزینه باسم خیر الدین یومیه دار پرگنه شکور آباد مبلغ چهارده آنه یومیه بحساب ده ماهه در سال التمام آبادانی
مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و بموجب اسناد درگاهی لغایت سنه ۱۲ فصلی یافته
آمده آنچه معلوم بود ثبت نمود طریق تحریر رهن نامه اقرار معتبر شرعی کرده و اعتراف صحیح شرعی
نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد شیخ احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دار الخلافه
فلانی فی حال الصحیح اقراره شرعاً بر نوجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن بست روپیه میشود از نزد قمر علی
ولد حیدر علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آوردم و عوض مبلغ
مذکور هوای یکمنزل حویلی معمره بعمارت خام که مشتمل است بر یک دالان شمال رویه یک کوٹھه جنوب رویه
مسقف بچوب کڑی مع صحن دروازه شرق رویه واقع شارع متصل حویلی شیخ قمر الدین که بطرف پٹی
افغانان واقع است گرو کرده دادیم و رهن داشتیم رهناً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً خالیاً عن حق الغیر و عما
یمنع جوازه و نفاذه و مرتهن مذکور را بران حویلی قابض و متصرف گردانیدیم اقرار آنکه مبلغیکه در مرمت
شکست و ریخت دیوار و دالان و کوٹھه و چوب کڑی وغیره خرچ شود ذمه منمقرست و کرایه مکان دیده و
دانسته بر مرتهن موصوف معاف است تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان ننمایم هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازم بر مرتهن
خود قابض باشم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت
بکار آید طریق تحریر هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی
شیخ ذو الفقار علی ولد احمد علی بن اعتقاد علی زاهدی ساکن قصبه ماپور سرکار فلانی مضاف صوبه
دار الخلافه شاهجهان آباد در حین حیات و صحت و ثبات عقل طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار بر این معنی
که هرچه از زمین سکنی و زرعی مدد معاش و بسوه داری مالکانه از متروکه آبا و اجداد در قبض و تصرف خود
داشتم خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جواز الهبة بجمیع الحقوق الداخلیه و الخارجیه و ما یضاف و ینسب الیها
ببرادرزاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک او دادم و جمیع موهوبات
و مملوکات موصوفه مذکوره را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود در آورده بموهوب له مذکور داده قابض
و متصرف گردانیدم هبه صحیحه شرعیه بنا بر آن اینچند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد
و کان ذلک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذیحجه سنه ۱۲ هجری طریقه تحریر بیعنامه اقرار معتبر و اعتراف
صحیح و شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ قمر الدین ولد شرف الدین ابن عماد الدین قریشی

ساکن قصبه جلال آباد سرکار سنبهل مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد فی الحال بصحیح اقراره شرعا
بدین معنی که چون یکمنزل حویلی واقع بلده مذکور معمره بعمارت پخته مع سه دره دالان و هفتاد چوب کوری و چهار
دری کواڑ مجدد و مجدد و اربعه مفصله ذیل بلا شرکت غیرے تا زمان رو دهذا البیع در قبض و تصرف خود میداشتم
درینولا طالعا و راغبا بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رائج الوقت جید النصفه پنجاه روپیه بیشود دست
بخیر ظاهر نصف آن
بصحیح عند حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبه مذکوره بیع شرعی فروختم و بیع نمودم خالیا من الشروط
المفسدة دعاریا عن المعانی المبطلة و از تصرف خود برآورده در قبض و تصرف مشتری مذکور نمودم مشتری
مذکور بعوض ثمن مسطور قبول بیع هذا نموده منزل حویلی محدوده مذکوره را در قبض و تصرف مالکانه
خود آورده مبلغ مذکور را از مشتری مزبور وصول یافته در تحت تصرف خود آوردم اکنون نماند
مرا و من یقوم مقامی را من بعد هذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور و من یقوم مقامه بوجه من الوجوه
دعوی حقی و طلبی بنا بر آن اینچند کلمه بطریق بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد — حدود اربعه

شرقی پیوسته بحویلی محمد حسین	غربی ملحق بمکان طلایار خان
شمالی متصل بزمین شارع عام	جنوبی متصل بکوچه غیر نافذه

تحریر فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲۰۲ھ **طریق تحریر صورت حال** صورت حال بر بینوال است که بتاریخ صفر
بوقت صبح گروه شقاوت پژوه سکهان بدینساد قریب قصبه میرٹھه تاخت آورده از چهار طرف قصبه
مذکور را محاصره کرده هیچکس را از مرد و زن و اطفال سلامت بیرون رفتن ندادند اشیای موجود ساکن قصبه را از
مقیم و مسافر از هر جنس و نقد و امتعه و کواغذ اسناد دایمه دیوسیه مردم شرفا و اثاث البیت خاص و عام
همگی بغارت بردند مردم همراهی فیض الحسن و غیره ساکن کهاتولی سرکار سهارنپور که از مدت چهار سال
بعلاقه روزگار در قصبه میرٹھه استقامت داشتند آگاه اند که اسناد دائمه دیوسیه و کتب معتبره مثل ترجمه تفسیر
بر باد رفت و هر کس که بر بینمعنی خبری و اطلاعی داشته باشد گواهی خود برین قرطاس ثبت نماید و اگر نوشتن نداند
بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد **فصل سوم در مبارکباد عرضی**
در مبارکباد فتح قلعه همواره فتوحات غیبی و تائیدات لاریبی شامل حال مبارزان نصرت مآل
نواب عالی جناب بادطی مراتب ضراعت و انکسار و قطع منازل خضوع و افتقار بمثابه است
که بیک خامه نیاز شمامه متکفل آن شدن نتوانند ناچار بعرض احوال می پردازد و درین اوان

محمود زمان مسعود با صفای مژدهٔ جان افزا و استماع نوید دلکشای فتح قلعه و استیصال نخوت فرومان
نکبت نشان بحسب تمنای دل طلبان عبودیت گزین باحسن الوجوه سرانجام یافت چه خوشدلیها و کامرانیها که درین
حال نیز اشتمال و عائد احوال فدویت مآل گردید شعر ازین نوید زخم شد شگفته و شاداب ✤ چنانکه باغ
ز شبنم چنانکه گل ز نسیم ✤ سجدات شکر و سپاس بدرگاه وهاب بیقیاس مودی ساخت و بصدای آشادیانهٔ
فتح پرداخت شعر آن خوشخبر کجاست کزین مژده فتح داد ✤ تا جان فشانمش بزر و سیم در قدم ✤ فتاح
حقیقی دوام آن فتح الباب مطالب خاص و عام را سرگرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی داشته مبارک و
میمون کناد و همیشه بر فتوحات تازه و نصرت بی اندازه کامیاب دارد آفتاب دولت و اقبال
از مطلع حشمت و اجلال تابان باد برب العباد مبارکباد عید الفطر میرساند که در زمان وحی
توامان روز سعید عید الفطر که بمیامن مقدم فیض توامش شامی مانند صبح دولت مطلع نیر سعادت
در عرصهٔ عالم رو نمود و شبی نورانی هزار روز بسان شاهد رعنا پرده از رخ برکشود بالوف فیض فیاض
علی الاطلاق و صنوف فضل آفرینندهٔ انفس و آفاق در رسید و جهانرا همدوش مسرت و نشاط و همآغوش
فرحت و انبساط گردانید حق عز و جل میمنت این روز بهجت افروز بر ذات ستوده صفات مبارک
و فرخنده کناد و جمعیت و بهجت دائمی روزی باد بیت یارب این عید صد هزار دگر ✤ باد
فرخنده بار بار دگر مبارکباد عید الاضحی میرساند او سبحانه تعالی شانه برکات فیض آیات
یوم میمنت توام عید الاضحی که صبحش فتح الباب بهزاران دولت بیدار فیض و فضل آمیست
و قدوم سعادت لزومش بر حال اهل عالم بسان قطرات باران و نزول ملائکه نامتناهی مومنان
بسان روحانیان دران روز دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادات و مانند قدسیان
مشغول ادای مراسم طاعات و حسنات بر ذات ملکی صفات قدسی سمات مبارک و میمون
و خجسته و همایون کناد مخالفان بدنهاد را همیشه عرق خون دار و بحرمة النبی و آله الامجاد علیهم الصلوة
والسلام خانه زاد عقیدت نهاد که بعالم صورت از فیض اندوزان حضور پر نور دور است بران سعادتمندان
والا بخت رشک و حسرت میبرد بادای آداب کورنش مبارکباد مستعد و سرگرم میگردد امید که بعز
قبولش تارک افتخار بذروهٔ فلک دوار رسانند و از انجا که همیشه در زیر سایهٔ عاطفت پیرایهٔ بسر فرازی
معزز شده آمده امید وار لطف سرشار که از پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب دانسته بدعای

دولت و اقبال عدو مآل اختتام مینماید بیت خورشید عمر و دولت تو ذره پرورست + همواره از سپهر بلندی بلند باد

تهنیت خدمت فوجداری میر صاحب والامناقب قدردان عمیم الفیض والاحسان سلمه الرحمن بعد ادای گلدسته بندگی و اتحاف غنچهای پرستندگی معروض آنکه باصفای مژده بهجت افزای تقرر خدمت فوجداری پرگنه اکبرآباد انواع خوشدلی و شادمانی و الوف مسرت و کامرانی پیرامون حال عقیدت اشتمال گردید الحمد لله حسن دعای خیرخواهان صمیم بدرجه اجابت گرائید و شاهد مدعای عبودیت نهادان رسوخیت تصمیم آنچنانکه دل میخواست از تتق حجاب بجلوه ظهور رسید و سبحانه تعالی بظهور آثار ادعیه موثره ترقی طلب اینخدمت را ضمیمه خدمات دیگر ساخته مبارک و همایون کناد و ذات باصفات را بر وساده کامرانی و مسند آمال و آمانی متمکن و ارادزیاده چه التماس نماید ایام حشمت و جمعیت در تزاید باد **تهنیت خدمت دیوانی** را نیز فیاضزمان مظهر جود و امتنان سلمه الله تعالی بعد از روی استحصال استفاده خدمت فیضدرجت معروض اظهر انجلای میگرداند هزاران هزار شکر بجناب واهب بیهمتا که درین روزگار فرحت آثار باستماع نوید مسرت جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنه میرٹھه بنام نامی آن مظهر فیض ربانی هزار ابواب شادمانی و فراوان اسباب کامرانی بر روی هواخواهان که خواهان ازدیاد دولت و بقای حشمت آنخدایگان اند کشاده و آماده گردید و کاشانه مراد و آرزوی خیراندیشان بضیای شمع مرام روشنی پذیرفته و کلبه تمنای وفاکیشان بنور مصباح مراد نورانی شد ایزد تقدس و تعالی جلشانه باصفای مبارکی و الاف فرخندگی خجسته و میمون گرداناد و ذات ستوده صفات را زیاده ازین بمراتب اعلی رساناد از آنجا که این نحیف از قدیم در خدمت آن فیاضزمان سرشته عقیدت و بندگی مستحکم دارد امید وارست که لطف و شفقت بحال این خیرسگال مبذول شاید زیاده چه عرض نماید **تهنیت خدمت سررشته داری** همواره سررشته دستی روزگار مخلصان صداقت آثار بتائید ایزد کردگار بدست آن مرجع ارباب حوائج باد درین هنگام میمنت التیام که بازمژده جانفزا و سرور روح افزای بعالیخدمت سررشته داری پرگنه لوهاری بنام نامی آن مظهر مهربانی از سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دام اقباله بگوش این خجسته گوش رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید بیت دل من بسته بود چون غنچه + بشگفت از نوید این مژده شکر این نعمت عظمی تا کجا بجا آرم بهرحال لازم بلطف سرشار پروردگار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف مخالفان و الاشقی و الاجناب خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته بمنه و کرمه مصرعه هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا + او تعالی شانه این مراتب احسن مجرا و خدمات پسندیده پیش خداوند ضمیر مراتب بلند گرداناد **تهنیت تولد فرزند** شیخ صاحب مصدر محاسن اخلاق شیخ محمد اسحاق سلمه الله تعالی تمنای ادراک سامعه مهلت آنچه

الطاف آن مصر اعطاف لاتعد انگاشته بمدعا پیمز از دو بیت هزار شکر بدرگاه داور دادار که از هبوب نسایم
شده گلزار درین ایام بهجت آغاز فرحت انجام باستماع نوید سراپا امید ولادت با سعادت فرزند ارجمند بخانه آن
یگانه زمانه آنقدر مسرت رو داد که در بسط شرح راست نیاید بیت رسید مژده از انجا و فرح گشت پدید چنانکه قطعه
باران بگاه خشک رسید + ایزد تبارک و تعالی مبارک فرموده آن نونهال چمن اقبال آبیاری مکرمت خویش در ستانه
عاطفت پایه آن مربی حقیقی پرورش داده بعمر طبعی رساناد مصرعه عمرش دراز باد جهان کام باد عرضه داشت
در تهنیت سالگره شکر و سپاس درگاه وهاب بقیاس که این سال فرخنده فال برسنین عمر ابد طراز آن مهر سپهر سلطنت
جهانبانی و نیر برج مملکت و کشورستانی برافروده داد و دهش بعرصه کائنات رسانید و ابواب صنوف بهجت و شادمانی
و اسباب الوف مسرت و کامرانی بر روی اقاصی و ادانی کشاده و آماده گردانید بیت (دوجهان) این سالگره گره ز دلها وا کرد + از بهر نشاط
و عیش خوش ایما کرد + گره کشای کار بسته کاران جمعیت بخش خاطر پریشان روزگاران اینچنین روز دل افروز مبارک
و میمون کناد و رشته گره سالگره بسر رشته عمر سرمدی منتهی و منعقد گرداناد بالنبی و اله الامجاد

فصل چهارم در مفاوضات تعزیت

خطی در تعزیت مخلص دل نواز ملاذ الاحباب سلامت از سنوح واقعه جانکاه محمد پناه چه شرح دهد که پیرامن
دل دوستی منزل چه قدر اندوه و غم و چسان تعب و الم در باطن یگانگی موطن براه یافته از انجا که از مشیت
ایزدی چاره نیست و جمیع مخلوقات را همین شاهراه در پیش است ناچار بصبر چاره داخت توقع که آن مشفق هم طریق
تسلیم و رضا اختیار نموده و از منازل اصطبار پیموده بمقام سکوت خواهند آمد ان التدمع الصابرین زیاده
خیریت باشد و بس ایضا لاله صاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از استماع واقعه هائله موهن الال که کشتی
حیاتش حباب وار در آب اجل فرو رفت و زورق دل محبت منزل بتلاطم امواج غم و الم برهم شد چون از مشیت
ایزدی احدی را چاره و گریز نیست و این درد لا دوا را بغیر از صبر علاجی نه آخر الامر بصبر باید پرداخت پس
با آن صاحب دانش و بینش نیز در بیتاب چه تسطیر پذیرد ایضا خانصاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان
سلمه الله تعالی بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه
مطالب عظمی است مشهود رای زرین و خاطر مهر گزین میگرداند باستماع خبر وحشت اثر چندانکه صفحه خاطر گرامی
بغایت غبار آلوده و حاشیه ضمیر منیر مهر تنویر بنهایت کدورت اندوز شده باشد از اندازه حصه
بیرون است فاما روشندلان حقیقت آگاه میدانند که بقای مدام و حیات دوام مخصوص

بذات واجب الوجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد برین تقدیر یقین حاصلست که
بمشورت عقل و بین در مقام اضطرار و تسلیم سر بر خط فرمان گذاشته باشند خدا داناست که خادم دیرین ازین
واقعه و بخراش بسیار غمگین و متاسف شد لیکن چه توان کرد **بیت** همه تن خون شوم ز دیده چکم + گر بدانم که
گریه اثر است + **فصل پنجم** در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اجناس وغیره مطلب ضروری رقعه
بحسب یکرنگ و مخلص بی رنگ لاله صاحب سنگه زاد لطفه بادیه پیمای غم اشتیاق وصال دلنواز و گام فرسای
وسعت میدان فراق جانگداز بحدیست که وکیل نامه کاغذین و پیک خامه چوبین بتکفل آن نتواند شد ناچار
بیت زبان خامه ندارد سر بیان فراق + چگونه شرح دهم با تو داستان فراق + بتسطیر کلمات واجب التحریر
میپردازد **بیت** احوال بخیر است ولی از تو جدائیم + از بهر ملاقات تو هر دم بدعائیم + از روزیکه آن
خوشخرام گلبن رعنائی این ناتوان کوی یکتائی را قمری وار بزاویه تنهائی گذاشته رهگرای عالم جدائی
گردید دیده رمد رسیده محنت کشیده خواب رمیده مانند چشم گرداب پر آب و در راه انتظار آن آرام جان
نگران و گوش هوش صدف بسان قطره نیسان منتظر صدای پای پیک صبا بشارت رسان **بیت**
مر یک چشم خوابی نیست بر بستر تنهائی + بهر آوازی چشم بگشائیم که می آئی + خوشا وقتیکه کلبه فراق
بمیامن قدوم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد **بیت** یک سحر از درم ایدت و بیدار بیا +
روزم ایماه شده بی تو شب تار بیا + زیاده بهجت باد **ایضا** در درج آشنائی نیز بیرنگ یکتائی موت
آرام خفی و جلی میان انور علی همواره از گردش زمانه ناهنجار یکنار بوده رونق بزم یکجهتی و نور افزای
انجمن دوستی باشند طغیانی بحر زخار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق بحدیست که بیاری ملاح
خامه یک گونه از آن عبور نتواند نمود ناچار غواص دل و شناور خاطر لطمه خورد دست حیرانی بود دست و پا
بسوی ساحل مدعا زده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف موت این بیمقدار را احباب دار در راه انتظار و همکنار
سیل اضطرار گذاشته بحسب ضرورت عالم آرای مهاجرت گردیده اند کشتی دل در دو منزل در گرداب اضطراب
و زورقه حیات مستعار بتلاطم امواج اضطرار ملاح حقیقی و ناخدای تحقیقی بادبان فضل و امتنان خویش
ازین بحر پر آشوب بلا و موج خیز رنج و عنا بر کنار داشته جلد تر آن نوح زمان را آشنا فرماید که تخته این جان
ناتوان را از غرقاب طوفان مهاجرت و آلام همکنار تسکین و آرام گرداند **بیت** کشتی شکستگانم ای باد
شرطه برخیز + باشد که باز بینم آن یار آشنا را + زیاده اشتیاق و درد فراق **ایضا** در محنت مهاجرت

حالتیکه بر دل پژمرده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده کجا شرح دهد تا که از چمن اتصال آن نونهال
بوستان خوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل دل سنبل غیر از نالهٔ بیدلی نوای نمیزند و طوطی جان سوای
بر شاخسار سوخته جانی بال و پر نمیکشاید در چمنستان ماتم غیر از آه سحری نسیمی نمی وزد و در بهارستان
درونم بجز ابر نیسان دیدهٔ گریان آبیاری نمیسازد خوشا وقتیکه گلستان کامرانی به بهار ملاقات جسمانی
رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه انجمن سرور بشمع پر نور حضور زینتی بی اندازه پذیرد اگر گاهی تا انتهای
مدت مفارقت باید آگاه بسته معاشرت که بوی یکتا دلی بمشام یکرنگی رساند روح افزائی میفرموده باشند
بعید از مشتاق نوازی نخواهد بود ایضاً دلبر اجان پرور ادر فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان شادمانی
و نهال بوستان کامرانی طرفه حالتی برین محبت گزین طاری و سارست که گاهی در درد مفارقت آن سفر قمر
مهوشان که درینحالت یار غمگسار مونس دلدار نیست میگذارند و وقتی خاطر ملالت اثر را بامید فرصت جاوید
موصلت سراپا مباهجت آن سرور اقلیم حسن که منتهای تمنای دل اتحاد منزل ما است بیانب جمعیت و
طمانینت می آرد نمیداند که تا کی درین کشمکش گرفتار ماند و هیچ دمی ایدکه آفتاب بخاطر تا صبح کند فرصت
روحانی عبارت از انست بکدام وقت سراپا افاضت از افق آرزوی ضمیر تو دو تجلی تا بنظم بحیرتم
چه نویسم ز شوق سوی دوست + که نگشت دل یار تند خوی دوست + بیا دیار ز هجران غبار گردیدام +
مگر صبا برساند مرا بکوی دوست + هزار مرتبه سازم صفای آینه را + که حالت دل من گفت روی دوست
زیادهٔ اشتیاق و درد فراق ایضاً شوق درونی را در تحریر حالت گنجایش نیست و درین فقرات جایش
نه لهذا بدعا میگراید که درین زمانه پر بهار از مردم حرف دوستی محض و همگی خلاف فا مارعایت رسمیات
ظاهری هم از آثار موانست معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی بترقیم کرم نامجات لطف سمات
سرور افزای دل اتحاد منزل میشده باشند بعید از اشتیاق نخواهد شد رقعه در جواب خط آشنائی
و بسفارش دوستی شخصی صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از اظهار مراتب اشتیاق و مواصلت
سراپا مباهجت تحریر دعا میپردازد صحیفهٔ شریفه در جواب رقیمهٔ بهجت ضمیمه چهره افروز وصول گردید چون
خبر بصحت و عافیت و صحبت برار شدن باعزه در بار فیض آثار و امیدوار شدن بتفویض خدمت
پرگنه بدستور سابق از حضور بندگان عالی منفعل شدن مقربان کذب پیشه و حسد اندیشه از کردار
و گفتار خود با مع دیگر کوالیف بود خاطر باقتضای هواخواهی مالامال شادمانی و مملو خرمیها

گردید بجذبات شکر و سپاس بجناب واهب العطیات بجا آورده المنة الله که نقش مراد خیر خواهان بهیم بجلوه
مینموده است درست نشست و شاهد مراد خیر اندیشان قدیم از حلباب خفا بعرصهٔ شهود جلوه نما گشت
و سبحانه تعالی بر طبق تمنای دوستان بر پا ترقی روزه بنصیب نماید امید قویست که در عرصهٔ قریب بجا میاید
مطالب جمعه بدستور ارکان حضور رونق افزای پرگنات شوند شرافت پناه شیخ محمد که از دوستان
جانی دوستدار است بذریعهٔ دو کلمهٔ شوق مستفید خدمت شریف خواهد بود چون خیلی آدم بکار است
و بهر فن هوشیار و بسی دیانت دار بهر کاریکه مامور خواهد شد لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهد رسانید چندان
در بارهٔ رفاه حاشیه مراتب الطاف دلی مبذول خواهند فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایات
گردد هر آئینه این معنی باعث ناموری سامی در وطن است و آینده توقع که بترقیم رقایم محبت ضمایم سرور
افزای خاطر خلت مآثر میشده باشد که در عالم اخلاص سیدن مکتوبات نصف الملاقاتست زیاده
چه بر طرز اولیا ایضا مشفق مهربان کرمفرمای نیازمندان سلامت بعد تبلیغ مراتب نیازمندی و
دریافت سامی موصلت بکشوف خاطر تودد تخمیر سیگرداند سابق در مقدمهٔ سعی و توجه بحصول پروانهٔ بندگان
عالی در بارهٔ واگذاشت غله شیخت مآب شیخ عبد الوهاب مصدع اوقات گرامی شده بود در ینولا
از نوشتهٔ سومی الیه معلوم شد که تا حالت تحریر از نامساعدی طالع و نحوست ایام خود با وصف استحقاق
بندگی و حقوق وطن داری سرگردان بادیهٔ افلاس است از انجا که ذات ستوده صفات چشمهٔ کرم
و احسانست قطع نظر از نیکه نیازنامه ذریعهٔ پرداخت او شده باشد حالات بیسر و سامانی و کثرت
احتیاج و بیتگالش مقتضی آنست که بهر صورت پروانهٔ واگذاشت مزین بمهر خاص بندگان عالی و
یکدو نوشته اعزه حضور که بعامل آنجا موثر باشد حاصل نموده زود رخصت فرمایند که در صورت دیری
بسبب طغیان بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بخباثت بعضی ارکان کچهری بقرقی شده ضایع و خراب
خواهد شد اگرچه درین مقدمه مبالغه و ابرام تکلف تام است زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن
مشفق را یگانه آفاق میداند و فی الواقع کارکشائی مردم غربا و منفذ احوال هر یگانه بودن بسجیهٔ ضمیمهٔ
آن کرمفرمای ذاتیست اینمرتبه بالضرام مطالب مرجوعهٔ سومی الیه پرداختن مخلص صمیم را مرهون منت
و احسان نمودنست زیاده چه ابرام نماید رقعهٔ ریاض آمانی و آمال حدیقهٔ بهجت مآل امال مشفقی
مستظل بر شجرات سخا فیض انزد و اجمال سرسبز و ریان باد گلدستهٔ یکتا دلی یعنی مفاد خطهٔ بهجت

متضمن بوگذاشت وطلب پیادهای این ضلع وصول بهجت شمول آورد وچون مخبر بنوید خیریت وجمعیت
بود ذخائر اندوز نشاط وبهجت گردید صورت اینست که مردم نوکری پیشه این ضلع بسبب افواه سکهمان
شقاوت نشان جابجا نوکر شده اند هرچند که تلاش نمود از مردم سپاهی هزار که اعتبار را شاید بهم نرسید واکثری
از قوم ارذال که پیشه سپاهگری اختیار کرده وبجمعی خود از انها معلوم بالفعل سید حسن که از سادات بارهه
با مردم همراهی یکجدی که هر واحد سپاهی جانفشان در معرکه رستم زمانست بذریعه نیازنامه مستفید خدمت
سراسر بهجت میشود نظر بنجابت وشجاعت امیدوار عزت وامتیاز اند انشاء الله تعالی در تقدیم لوازم خدمت
وجانفشانی رسوخ واردات منقوش خاطر ارکان حضور خواهند ساخت زیاده چه تصدیع دهد در جواب امضاء
بیکی از آشنایان خرد مرتبه رفعت چشم بهتر از جان من سلامت خط مرسله رسید وحقیقت آویزش نمودن فلان با
پیادهای برادری قاسم بیگ باهم مفصل دریافت گردید فردحساب برآورد وبرطرفی مومی الیه بلفوف میرسد
تنخواه آنها داده مشار الیهم از مکان سکونت بدر سازند که بودن اینچنین شورشیان کمظرف بهمسایگی
سواران خیلی نامناسب بالفعل دو هزار روپیه حسب الترقیم آنعزیز از جان جهت پیاده های نوکر گذشت فرستاده شد
بموجب سعید بهر یک سازند وتتمه نیز منجمله آمدنی باقی زیر پیشگی که در وصول آن هیچ عرضه نیست میرسد
این مردم خوب واضح گردید از چنین مردم خود غرض دیگر توقع معلوم یک قهوه دان کلان از نقره ویک پیاله چینی
از تحویل فلانی ویا از هر جا که باشد زود تر بدست شتر سوار فرستاد وبنگلی انبه با تنخواه چهار صد دانه رسید
خاطر را مسرور گردانید وذالقه را حلاوت شکر بخشید خانه آباد وعمر مستزاد دو مرت برج از طرفیکه افتاده است باید نمود
رقعه بسفارش دوستی ملاذا الاحباب کریم الاخلاق سلامت هرچند بعالم صورت از صحبت وافر المسرت بحرمانی موصوف
اما در معنی باقتضای مولفت روحانی ساعتی سرشته حفظ الغیب از دست نداده همیشه بخیریت وجمعیتهای صوری
ومعنوی آن مظهر حسنات بدرگاه وهاب العطیات دست بدعاست وسبحانه تعالی وتقدس حسب
مدعای دوستان بیریو رنگ مدام کامیاب مقاصد اعلی ساخته بتوفیق یاد آوری مهجوران بموفق فرماناد
ملاذا وسعاذا احوال کسادبازاری روزگار را ارباب دانش وبینش از بس وضوح محتاج تبرقیم وتسطیر نیست
عزیز القدر محمد یار که از برادران قریبی دوستدار از مدتی بیکار در نیولا بسفارش نیازمند مستفید خدمت
شریف میشود از انجا که آشنا پروری وبیجا نوازی سجیه رضیه آن عالی تبار است معهذا سفارش مخلص بیریا
ذریعه پیشرفت او بوده باشد احتمال قویست که بامری شریف ترا مورشده بتوجه گرامی مرفه الحال نموده بشکر

مهر بانیهای سامی رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود و زیاده ازین بمبالغه نیز خواهد دولت و اقبال
بنه بنصیب کناد **عرضی در باب حق زمینداری** خداوند نعمت سلامت از عهد سلاطین پیشین و پیشتر
موضع شکرپور بنام بزرگانم مقرر است و این عبودیت التیام نیز بارث آبا و اجداد خود قابض مانده در عملداری
فلانی بموافقت اهلکاران سینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط شد هر چند فدویت نهاد در سرکار صاحب
ممدوح استغاثه نمود لیکن بسبب نا مساعدت بخت بحق خود نرسیده درین زمان بهجت اقتران آوازه بارپوری
جناب آویزه گوش جهانیانست امیدوار فضل و کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیت حق
بحقدار رسانند آفتاب دولت و اقبال لایزال باد **عرضی در استدعای وجه معاش** احوال عبودی
قدیم و غلام صمیم بر حضور پرنور نیکو روشنست که محض بعنایات خاوندی بکامی و ناکامی رسیده از چندی
بشومی طالع نحوی در حالت بیکاری و بیمار گرفته آمده که دشمن بدیدن آن مے لرزد و دوست میگرید
نه در خانه نان و نه برای سفر تاب و توان درین عرصه کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند و الا
در سرکاری که هزاران بیکسان و محتاجان پرورش میباید پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود حالا بهر صورت
بجز آن خداوند کسی بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید **عرضی در مقدمه دیگر** بعرض میرساند
بنک پرورده قدیم را در حالت پریشانی غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که دستگیری بنده از پا در افتاده نماید
لهذا امیدوار پرورش و پرداخت آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابنده باد بب العباد خاتمه
کتاب دستور العمل دیوانیان مشتمل بر پانزده آئین آئین اول عاملان و
چودهریان و تعلقداران در خلوت راه ندهد و مقرر کند که سر دیوان حاضر میشده باشند و زمره رعایا
و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بخود آشنا سازد تا بدر اظهار حاجت محتاج بتکلیف
گیری نباشند **آئین دوم** بعاملان قدغن نماید که هر سال ده بده مزارع و ارتبعداد قابیه و کشت
رقبه وارسند اگر رعایا بحال باشد اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت از دیا تخم ریزی کوشند و نسبت
سالگذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی بجنس اعلی میل نموده تا توانند زمین لائق زراعت
افتاده نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور و استمالت و
دلاسای موفور بجا آرد در باب وی حسب استعداد رعایت لازم شناسند **آئین سوم** بنای بر گنات
تاکید نماید که هر سال بموجودات مزروعات ده بده آسامیوار رسیده تمام جمع را از روی خبری بمقتضای

کفایت و خیرخواهی سرکار رو رفاهیت رعایا مشخص نموده دول و جمع را بلا اهمال بدفتر والا ارسال
آئین چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شده باشد در بیاب بکوریان قدغن کند که تحصیل محصول
هر فصل بمحال شروع نموده بازخواست آن مطابق بعمل آرند و خود هفته بهفته خبر گرفته تاکید نمایند
احدی از قسط معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیاناً از قسط اول قلیلی موقوف داشته باشند تاکید اکید در
بقید وصول آرند و در قسط سوم در مال تمام بیباقی نمایند **آئین پنجم** آنکه باقی سنوات را اقساط مناسب
بقدر طاقت و حالت رعایا قرار داده بکوریان تاکید بلیغ نمایند که موافق وعده بتحصیل در آرند خود از
وصول آن خبر یابی شند که از غفلت و مسامحه عمال در تعویق نیفتد **آئین ششم** آنکه هرگاه که خود بر
دریافت کیفیت پرگنات برآید در هر دیه که وارد شود صورت مزروعات و ربع آن استطاعت و قدرت
بنظر در آورد و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باشد مزارع را استمال ساخته بحق رساند و
از شحنه مبلغان برآورد سال حال و تفریق موجودات از روی جزوسی پرداخته مفصل بنویسد
تا بحقیقت کاردانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت پناه ظاهر شود **آئین هفتم** آنکه نانکار و انعام
معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال و آنچه از عاملان سرکار عالی متعالی افزوده باشند وارسیده که آنچه
ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چقدر باقی نگاشته و چه مقدار بصیغه گمی و آفت مجرا گرفته نظر برین مراتب گذشته
بازیافت نماید و آینده موقوف که هرگاه آنها پرگنات را بحالت اصلی ظهور خواهند داد حقیقت
عرض الاخواهد رسید در خورد و تنخواهی بهر امر رعایت خواهد شد **آئین هشتم** آنکه در فوطه خانه
نماید که فوطه داران روپیه سکه مبارک عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی
چلنی آنکه رایج بازار نباشد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدانند که از بازار گردانیدن جنس ناقص در تحصیل
می افتند وجه بالای موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آن را زود بعمل آرند **آئین نهم** آنکه
اگر آفت سماوی و یا ارضی در محلی رو نماید و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات مزروعات را اقرار واقعی
احتیاط و نگاهبانی نماید و مزارع وارد وارسیده جمع از روی جزوسی موافق هست بود مشخص سازند
آفت سرشته که تفریق آن باعتبار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا
رعیت بحق رسد و از آسیب و نقصان امن باند و متغلبان تغلب نتوانند کرد **آئین دهم**
عدم ملبه و رفع اخراجات زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایاست با منا و عما

وچودھریان وقانونگویان تاکید بلیغ نموده مجالکات بگیرد که زیادتی ملبه و اخذ ابواب ممنوعه مفوه درگاه
خلائق پناه گیر بعمل نیاید و خود همیشه خبردار باشد و اگر احدی بران اقدام نماید و از امتناع و تهدید باز نیاید حقیقت
بعرض نویسد تا از خدمت معزول شود و بجای دیگری منصوب گردد آئین یازدهم آنکه برای تحقیق برامد
خام اصلی برامد نویسی که از حضور باین منصوب شده باشد رجوع نماید و چون آئین تحقیق برامد خام
اینست که برامد نویس هنگام ترجمه کاغذ هندی بفارسی تحقیق باچه و بهری مال و اخراجات و
رسومات اسامیوار رسیده بهمه جهت از خانه محسوب ساخته مابقی بصرف امین و عمال و زمینداران
وغیره نام بنام بنویسد و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دهات پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید اگر
بسبب عدم وجود پٹواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدد بدست نیاید آنزمان خود از روی برامد
دهات کلیه سراسری کرده داخل طومار کند دیوان را میباید که بعد طیار شدن طومار بسنجد اگر موافق
دستور بقلم آمده باشد وجه تصرف عاملان موافق ضابطه و تصرف چودهریان و قانونگوی و
مقدم پٹواری آنچه از رسوم مقرری گرفته باشد بمعرض باز خواست دارد آئین دوازدهم از انجا
مناوکردریان و فوطه داران هرکس براستی و درستی و دولتخواهی بتقدیم خدمت قیام نماید و موافق
دستوریکه بقلم آمد اقدام ورزیده مراسم نیکو خدمتی بجا آورد او را استعمال ساخته بنویسد که در خور
رعایت اندیشی و دیانت داری به نتیجه بهره مند خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را
بعرض برگذارد که از خدمت معزول و از نوکری برطرف شده سزای کردار ناهنجار در کنار خویش بیند
دیگران عبرت پذیرند آئین سیزدهم آنکه گرد آوری سررشته کاغذ بتاکید تمام بوقت هنگام نماید
و در محلیکه خود افاضت داشته باشد روزنامچه تحصیل مال و سائر رخنامه روز بروز از پرگنات دیگر
چه تحصیل و موجودات خزانه پانزده روز واسطه تحویل فوطه داران و جمع و اصل باقی و طومار جمع
و مجمل و جمع و خرچ و جمعبندی تحویل فوطه دار و بفصل از رعایا بقید مفصل در آرد و آنرا ملاحظه نموده
انچه زوائد از حساب متصرف شده باشد بمعرض باز خواست آورده بدفتر خانه والا ارسال دارند و
کاغذ خریف تا ربیع و کاغذ ربیع تا خریف موقوف نگذارند آئین چهاردهم امین و عامل و
دار که از خدمت معزول شود کاغذ آنها بتاکید تمام گرفته بحساب زوائد الابواب ممنوعه باقی
نویسد که موافق قاعده دیوانی بمعرض باز خواست آورده کاغذ را بسررشته وصول ابواب

مفید نامه

بدر نویسی عامل معزول کچهری والا به فرستد که از محاسبه و
پانزدهم آنکه نسخه دیوانی را مطابق قاعده بهوده فصل
نمود بدفتر خانه والا ارسال میباشته باشد + الم

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که این کتاب نافع خاص
در مطبع فیض منبع مشهور نزدیک و دور
واقع کانپور باهتمام فرخ انجام منشی
منشی بشیشر دیال بماه دسمبر ۱۸۷۸
رونق طبع یافت

+

۷۹۱۸

ف

No. ٨٩١٤٥٠٢ ز ١١ م ن ACC. No. ٧٩١٨

مفید نامہ

Date | No. | Date | No.

Fest binding
Left No. 2 pgs
29.6.94

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.